
تاریخ و مورخان اسلامی

تا پایان دوران عباسی*

□ کلود کاهن □ مترجم: شهلا بختیاری

در تاریخ بشری، تمدن‌هایی که تاریخ مکتوب ندارند روایت خود را به آیندگان اختصاص داده و تمایل چندانی به حفظ اعمال اجداد خود نشان نمی‌دهند. خلاف آن در مورد تمدن‌های سامی و غیر سامی صادق است که از قدیم‌الایام در سواحل مدیترانه و آسیای غربی جانشین یکدیگر شده‌اند. همان‌طور که پیدایش خط، تسهیلاتی را برای ثبت رفتار و مراسم انسان‌ها به وجود آورد، ویرانه‌های آثار باستانی نیز یادآور گذشت زمان و توالی انسان‌ها است. قرآن نیز اشاراتی به گذشته بشر دارد و نظر تاریخی خود را در چارچوب یک طرح الهی بیان می‌کند، هم‌چنین شعر عرب به توصیف اعمال قبایل کوچک پرداخته و به آن‌ها ارج می‌نهد. با وجود این، اعراب مسلمان در آغاز درک تاریخی خود را نشان نداده‌اند، زیرا آن‌ها فاقد آثار مکتوبی بودند که بتوان آن را [اثری] تاریخی نامید.

به دلیل یکدست نبودن اطلاعات ما از مناطق و دوران‌های مختلف، نمی‌توان

* این مقاله برگرفته از مجموعه زیر می‌باشد:

Religion, Learning and science in the 'Abbasid Period, Cambridge university press, 1990.

فهرست کاملی از متون تاریخ‌نگاری ارائه داد. در آغاز بحث تأکید بر این نکته ضروری است که در گزینش آثار تاریخی برای بحث یا چاپ، همانند آثار ادبی معیار واحدی وجود ندارد. هر چند که ارزش عقلانی یا هنری یک اثر می‌تواند در گزینش آن مؤثر باشد و نوشته‌هایی نیز از جهت سندی اهمیت خاص دارند، اما بدیهی است که تدوین دوباره گذشته مهم‌ترین فایده یک اثر تاریخی است؛ به عبارتی حتی نوشته‌ای که از ارزش حد متوسط برخوردار است، می‌تواند مورد توجه باشد. باید به یاد داشت که در تدوین مجدد تاریخ، نوشته‌هایی که متضمن شاهد مستقیم اند نسبت به تألیفات متأخرتر از اولویت برخوردارند. (البته این امر که نوشته‌های متأخر ممکن است حاوی شواهد بنیادی باشند، از این مورد مستثنا است).

«تاریخ» بهترین کلمه عربی است که برای ترجمه «history» به کار برده شده است. هر چند که از نظر ریشه لغوی ابهاماتی وجود دارد اما آن در مورد روایت‌های تاریخی و فرهنگ‌های زندگی نامه‌ای به کار برده می‌شود. اما در هر دو مقوله نوشته‌هایی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را تاریخ نامید. لغات دیگری مانند «اخبار»، «سیره» و «طبقات» در مقابل تاریخ قرار دارند که برای نوشته‌هایی مشابه با آثار تاریخی به کار برده می‌شوند. به نظر نمی‌رسد تا قرن سوم هجری که تاریخ به صورت علم مدون درآمد، خود کلمه تاریخ در نوشته‌ها استفاده شده باشد. چند نسخه خطی قدیمی نیز با عنوان تاریخ آغاز می‌شوند که احتمالاً این وجه تسمیه را نسخه برداران متأخر به آن‌ها افزوده‌اند.

از آغاز تا زمان طبری

در حقیقت تعیین زمان پیدایش خاستگاه‌های تاریخ‌نگاری اسمی - عربی آسان نیست، با این حال بدیهی است که منابع تاریخ‌نگاری از دیگر شاخه‌های ادبی و فرهنگی دو قرن نخستین اسلامی تفکیک ناپذیرند. اگر چه ممکن است برحسب تصادف، حدیث مواد کار تاریخ‌نویسی را فراهم کند، اما کار برد آن با حدیث بسیار

متفاوت است. «مغازی» و «سیره» دیگر مواد تاریخ می‌باشند. سزگین^(۱) معتقد است مغازی ادامه و شکل اسلامی شده «ایام العرب» می‌باشد که بیشتر به انتقال خاطره‌ای با شکوه یا حادثه‌ای مهم به نسل‌های بعد پرداخته است. اما این انتقال مستلزم آگاهی از انساب خاندانی و قبیله‌ای یا تدوین دوباره آن‌هاست؛ انسابی که از زمان ظهور اسلام در میزان پرداخت عطایا و یا دیگر منافع مالی مؤثر بود. هر چند مغازی و سیره به زندگی و زمان پیامبر ﷺ مربوط بودند، اما به سهولت می‌توان دید که در عصر بعد گرایشی به ثبت حوادث مشابه به وجود آمد که تقریباً دارای پی‌آمدهای یکسانی بود و سطح درک امت تازه تأسیس را از مشکلاتی که بعدها با آن روبه‌رو شدند، بالا برد. باید یادآور شد رساله‌های کوچکی که اخیراً محققان بدان‌ها دست یافته‌اند با بازسازی پیشرفت بنیادی باورهای اسلامی ارتباط دارند.^(۲) درگیری‌های نخستین میان مسلمانان - مانند درگیری [امام] علی علیه السلام با معاویه - سیاسی و مذهبی بود و طبعاً نخستین نوشته‌ها درباره این درگیری‌ها، ملاحظات مکرر تاریخی را در برداشت. در حقیقت، تاریخ‌نگاری به تدریج به سوی استقلال بیشتر پیش رفت، اما نمی‌توان انکار کرد که زمانی طولانی با این نوع مسائل درگیر بود.

در آغاز، هنگامی که هنوز خط عربی در مرحله مقدماتی بود، احادیث معتبر به طور شفاهی یا در نهایت به وسیله چند یادداشت مختصر انتقال می‌یافتند. خلافت عبدالملک (حک ۶۵-۸۸ق) دوران اوج رشد تاریخ و حدیث بود. برای مدتی حدیث و مغازی تنها ابزار انتقال خبر بودند، به این ترتیب که: اغلب روایات پراکنده و متفرق یا از شاهدان حوادث و یا از واسطه‌هایی که با چنین شاهدانی ارتباط یافته و از آنان کسب اطلاع می‌کردند، جمع‌آوری می‌شد. روش محدثان تا مدت‌ها در حوزه‌هایی از تاریخ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

به هر روی می‌توان تصور کرد که نویسندۀ حادثه‌ای به دلیل سهولت و یا نظر خاص خود، دنبال منابع متعلق به گروه سیاسی - اجتماعی خویش باشد و از این‌جا برخی اختلافات میان روایات پدید آمد که در محیط‌های متفاوت مدینه، دمشق (مرکز

امویان)، بصره و کوفه (شهرهای پادگانی عراق) مکتوب شده‌اند. در عراق نیز، هم گروه‌های متعدد قبیله‌ای دور از مرکز قدرت و هم نویسندگانی که خود را به این گروه‌ها منتسب می‌ساختند، حضور داشتند، بنابراین آنان حوادث را با تفاسیر خود باز می‌آفریدند و سعی داشتند در شرح حوادث، تفسیر «ازد»، «تمیم» یا دیگران نمایان و متمایز باشد.^(۳) با این همه، نباید در چنین مواردی اغراق کرد، زیرا قبایل در تماس نزدیک با یکدیگر بودند و گاه با هم یکی می‌شدند؛ از سوی دیگر نخستین راوی یا حداقل واسطه‌های بلافصل او، به سختی می‌توانستند به روایت مطلبی نیفزایند، یا حتی در مواردی شرح گروه خود را با تفاسیر دیگر گروه‌ها ترکیب نکنند.

رساله‌هایی کوچک و بسیار محدود را که در چنین شرایطی نوشته‌اند می‌توان به دو دسته که تفاوت چندانی نیز با هم ندارند، تقسیم کرد: دسته‌ای از آن‌ها به حوادث ویژه (اخبار) و گروه دیگر به روایات مربوط به حوادث می‌پرداختند. به جز موارد استثنایی، هیچ کوششی برای یکی ساختن چنین روایاتی در قالب وقایع شماری انجام نشده است. تدوین دوباره این نوشته‌های کوچک قدیمی - که اغلب به دوران امویان و دوران آغازین عباسیان محدود است - چندان ساده نیست، زیرا رساله‌های کوچک که استنساخ نشده‌اند در نوشته‌های بزرگ‌تر و بهتر تحلیل رفته و فقط آثار مکتوب متأخر رونویسی شده‌اند، بنابراین نوشته‌های نخستین فراموش شده و به تدریج از بین رفته‌اند. بسیاری از این نوشته‌ها براساس الگویی واحد و برای استفاده امیر یا کسانی که به تاریخ توجه داشتند، بر روی اوراقی پراکنده تحریر شده‌اند. مشکل مضاعف را مؤلفانی به وجود می‌آوردند که به رساله مختصر خود عنوانی دقیق نمی‌دادند، یا نسخه بردارانی که رساله‌ها را جرح و تعدیل می‌کردند و یا همان عنوان را هم به نوشته‌ای کامل و هم به فصلی از کتاب اختصاص می‌دادند. با این همه، بی‌مبالاتی‌های دیگری نیز در اطلاعات ماخا‌لهایی ایجاد کرده است. در پایان قرون وسطی در مصر تمایلاتی به استفاده از منابع اصلی پیدا شد که برای مستندسازی پژوهش‌ها مطلوب بود؛ به ویژه در مورد ابن حجر عسقلانی مؤلف «الأصابه فی تمییز

الصحابه». این امر نشان داد که هنوز احتمال پیدا شدن آثار کهن وجود دارد. به نظر می‌رسد در قرون وسطی تاریخ‌نگاری صوری نیز، در مورد روایات به استفاده از منابع گرایش داشت. اطلاعات ما براساس نقل‌های مورخان و در رأس همه نویسندگان همان قرن است که مطالب خود را از نوشته‌های دیگر تدوین می‌کردند. البته منظور نویسندگانی است که نقل قول‌های مستند و از نظر لفظی درست را به کار می‌بردند، نه نویسندگانی که روایت خلاصه شده‌ای را بدون هیچ استنادی نقل می‌کردند. بنابراین مشکل عمده، موثق بودن نقل قول‌ها و خلاصه‌های گزینش شده است. البته با مقایسه روایات نقل شده نویسندگان منابع اصلی با یکدیگر و در موارد استثنایی مقایسه آن‌ها با متن اصلی که ممکن است به طور اتفاقی باقی مانده باشد، می‌توان به میزان اعتبار آن‌ها پی برد.^(۴)

ویژگی آثار نخستین این است که از طریق راویان محلی یا راویان دیگر، بروز خارجی پیدا کرده‌اند. هر چند نبایستی آثار تاریخی از دیگر نوشته‌ها جدا شود، اما مورخان استقلال کسب کردند و ایده خاص نویسنده از مطلب اصلی جدا شد. در اسلام و مسیحیت با گرایش بسیاری از محققان به اصول متعدد علمی، این وضعیت تقویت شد، هر چند نسل‌های بعدی پای‌بند تمام اصول نبودند و زمانی که در حوزه علوم، تقسیم کار به وجود آمده بود، فردی مانند طبری هم می‌توانست مؤلف تاریخ باشد و هم مفسر قرآن. با وجود این، علوم نسبت به امروز انشعاب کمتری داشت اما شیوه‌های کار از اصول متفاوتی برخوردار بود.

در نیمه قرن دوم هجری، نخستین آثار بزرگ فقهی تکامل یافتند. در کنار نویسندگانی که به طور منظم [مطالبی را] به شیوه پرسش و پاسخ نگاشتند، افرادی مانند ابویوسف که شغل اداری معینی داشتند، در کتاب «الخراج» گاه ضمن سخنان خود، روایات مربوط به رفتار خلیفه یا حاکمی به ویژه عمر بن خطاب (حک ۱۳-۲۳ق) را می‌گنجاندند. بنابراین از همان زمان احادیثی با عنوان حدیث نبوی انتشار یافت. نویسندگان دیگر با روشی نه چندان متفاوت با روش‌های فقهی، به

کمک احادیث مستند، درباره حادثه یا موضوعی واحد مجموعه‌های مختصری را تألیف کردند. «کتاب الرده» تألیف «وثیمه» (که لباس تجار ایرانی به تن داشت و احتمالاً ایرانی و متولد فسا بود) و «وقعة الصفین» نوشته «نصر بن مزاحم منقری» نخستین آثار به دست آمده از این نوع می‌باشند. ممکن است به علت ضدیت با عباسیان و طرفداری از امویان، چندین خلیفه اموی مورد توجه مؤلفان قرار گرفته باشند، همانند «ابن عبدالحکم» که توجه بیشتری به عمر بن عبدالعزیز داشت. چنین تمایلاتی دخالت علایق سیاسی - مذهبی را در نوشتن تاریخ ممکن می‌سازد. با این حال جای تعجب نیست که در تقریرات شیعی، آثاری درباره [امام] حسین علیه السلام و شهادت غم‌انگیز او^(۵) و هم‌چنین روایات مختصری درباره قیام مختار ابو عبید ثقفی تألیف شده باشد. نویسندگانی نیز داستان‌های فتنه‌های دوران آغازین اسلامی را تدوین کرده‌اند. این احتمال (کاملاً حدسی) وجود دارد که این آثار با التهاب ناشی از روی کار آمدن عباسیان ارتباط داشته باشند.

متون مربوط به «فتوح» تقریباً همان زمان تکمیل شدند. مهم‌ترین فرد در زمینه فتوح، واقدی است که مجموعه‌ای از مغازی را گردآورد و در ادامه آن فتوح را نگاشت. امروزه فتوح واقدی به طور کامل در دست نیست و تنها بخش‌های پراکنده کوچکی از آن در دیگر کتاب‌های فتوح باقی مانده است. تمام شواهد نشان می‌دهند که روایات او بسیار تخیلی بوده و مستند نمی‌باشند تا تأییدی بر اصل مستند سازی در نظر واقدی باشد. تنها محرک مطالعه تاریخ فتوحات، علاقه‌مندی به حکایات نادر و یا تفاخر طلبی امت و یا گروهی از آن نبود، بلکه هدف، استنباط اصول دقیق علمی و شیوه‌های فقهی برای تدوین قانون حکومتی بود. وجود احادیث زیاد در آثار تاریخی و رساله‌های فقهی به وضوح این امر را ثابت می‌کند. «فتوح ابن عبدالحکم» به فتح مصر و مغرب و اندلس اختصاص یافته است.^(۶) رساله مشهور «بلاذری» درباره فتوح، مشابه فتوح ابن عبدالحکم، اما متأخرتر و گسترده‌تر از آن است. بلاذری در پایان به نهادهایی می‌پردازد که پس از فتوح گسترش یافته‌اند، از جمله فصل مشهور آن به

خاستگاه‌های ضرب سکه اسلامی اختصاص دارد که تنها خبر معتبر از این موضوع است و باید از قرنی به قرن دیگر تا زمان حاضر از آن استفاده شده باشد.

اندکی پیش از نیمه قرن دوم هجری چندین نوشته مهم به دست آمده است؛ زمانی که سیره (شرح حال پیامبر ﷺ) و نخستین مجموعه‌های متنوع فقهی تکمیل شدند که رابطه آن‌ها با تاریخ بررسی خواهد شد. «زُهری»^(۷) - محدثی که به تاریخ‌گرایی داشت - اندکی پیش از سقوط امویان و «عوانه» و «ابومخنف» تقریباً همزمان با به قدرت رسیدن عباسیان به نوشتن پرداختند. همزمان مؤلفانی حوادث متعدد را در یک روایت ممتد به هم پیوند دادند که در این نوع تألیف، توجه بیشتر به ترتیب زمانی ضروری بود. با وجود این، آنان چگونگی احیای منابع تاریخ خود را در سیر تحول تاریخ بشر ذکر نکرده‌اند. آنان شرح حال پیامبرانی را که نامشان در قرآن آمده بود پشت سر هم ذکر می‌کردند که سرانجام به محمد ﷺ می‌رسید. با توجه به چند روایت معتبر به نظر می‌رسد ابن اسحاق نیز به این شیوه کار کرده باشد.

قرآن نقطه آغاز روایت تاریخ پیش از اسلام بود، اما اطلاعات بیشتری درباره آن دوران ارائه نمی‌داد. پس ضروری بود تا اطلاعات لازم از روایات و نوشته‌های غیر مسلمانانی کسب شود که قبلاً با وحی در ارتباط بودند. البته نمی‌توان احتمال داد که حتی یک نویسنده مسلمان عرب، تورات و انجیل را به زمان اصلی خوانده باشد یا تاریخ‌های عمومی مسیحیان را که در قرون پیش از اسلام تکمیل شده بودند، شناخته باشد. اما تازه مسلمانان بومی می‌توانستند ترجمه‌هایی - حتی از متون فلسفی و علمی - انجام دهند. در تاریخ عمومی، نویسندگان به دلیل عدم دسترسی مستقیم به کتاب‌های مقدس، مجبور بودند به روایات شفاهی تازه مسلمانان هم‌نژاد خود اکتفا کنند و به‌ندرت می‌توانستند میان آن‌ها و نوشته‌های جعلی که همان زمان در شرق منتشر می‌شد، تفاوت گذارند. بنابراین تمام متون «اسرائیلیات»^(۸) و «قصص الأنبياء»^(۹) شکل گرفتند.

عرب‌ها به اجداد خود در دوران جاهلی کمترین علاقه‌ای نداشتند، اما با دیگر

اخلاف ابراهیم در تماس بودند از این رو آنان وارث ادبیات دوگانه‌ای شدند که قسمتی از آن به عقاید کهن و قسمت دیگر به شجره‌نامه‌های قبیله‌ای اختصاص داشت. برجسته‌ترین نامی که با انساب پیوند یافت «هشام کلبی» بود.

سرانجام، ایرانیان - که نیاکان خود را به یاد داشتند و برای تجلیل آنان در نظر اربابان جدید خود، به ویژه برای این اربابان - می‌کوشیدند «خدای نامه»های باستانی خود را به عربی ترجمه کردند. احتمالاً «ابن مقفع» پس از جلوس عباسیان، به نگارش آن اقدام کرد.

از این پس نویسندگان عرب تاریخ‌های مقدم بردوران اسلامی را با تاریخ کتاب مقدس، و دیگر قسمت‌ها را با تاریخ ایرانیان تکمیل کردند. طبیعتاً در ارائه تاریخ‌های مرتبط با مسلمانان، این امر، پیشرفت اندکی محسوب می‌شد، ایجاد نظم سال‌شمارانه میان این تکه‌ها به سختی امکان‌پذیر است. با این حال به نظر نمی‌رسد این فرض صحیح باشد که در تاریخ‌نگاری اسلامی متون غیر عربی تأثیر قاطعی داشته باشند، هر چند ممکن است که این متون به ایجاد جو همدلی دیگر ملت‌ها با مسلمانان منجر شود، اما هر پیشرفتی در این زمینه نتیجه مستقیم نیازهای دنیای اسلامی - عربی بود. (باید یادآور شد که برخلاف علوم یونان، محققان و مؤلفان، اغلب میراث‌های تاریخ روم را بسط داده و به تاریخ یونان بی‌توجه بودند).

از آن‌چه گفته شد برمی‌آید که تمام نویسندگان نخستین تاریخ، از عرب‌ها و موالی (عراقیان عرب زبان) بودند. ورود خراسانیان (مهم‌ترین عامل شهری و نظامی) در حکومت عباسیان به صحنه قدرت، که به سرعت عرب زبان شده بودند، از قرن سوم به بعد به پیدا شدن مؤلفان ایرانی منجر شد. آن‌ها شیوه‌های خاص خود را حفظ کرده یا توسعه دادند، بنابراین روش‌های متعدد در تاریخ‌نگاری در کنار هم حضور داشتند. در طی این دوره‌ها شاخه تازه‌ای در تاریخ‌نگاری پیدا شد که بلافاصله با شاهکاری به اوج رسید. ضروری بود تا در یک پژوهش عمومی بتوان به همه اطلاعات ممکن درباره رهبران دو قرن گذشته اسلامی دست یافت تا هم جایگاه آنان در تاریخ تعیین

شود و هم سندیت آن‌ها در انتقال حدیث ارزیابی گردد. «ابن سعد» این نیاز را احساس کرد. نوشته او درباره اشخاص مورد مطالعه‌اش، در طبقه‌هایی مطابق با نسل‌های افراد مرتب شده بود که او به همین دلیل آن کتاب را «طبقات» خواند. این مجموعه حجیم نه تنها به سبب ارزش ذاتی خود اهمیتی غیر قابل وصف دارد، بلکه تنها منبعی است که اطلاعاتی را برای ما مهیا کرده که در اخبار منابع پیشین، اصلاح و تعدیل و در نوشته‌های بعدی منجر به تغییر دیدگاه شده است. «الأنساب» بلاذری طبقات دو نسل پس از نوشته ابن سعد را آورده که در بخش‌هایی با طبقات ابن سعد قابل مقایسه است. بلاذری نویسنده‌ای است که به موقع خود، به آن خواهیم پرداخت. در مقایسه با طبقات ابن سعد «کتاب أنساب الأشراف» به سبب شیفتگی زیاد به خلفای اموی و اطرافیان‌شان، ویژگی خاص دارد.

درباره زمان و چگونگی پیداشدن نظریه تألیف تاریخ متوالی، اطلاعات اندکی در دست است. دنیای اسلام به طور مستقل این نیاز را احساس کرد، زیرا تفسیر اخبار مسئله‌ای مهم بود که با وجود داشتن اطلاعات مفصل، هنوز ابزاری را برای تفسیر متون در اختیار نداشت. احتمالاً در این شیوه از شواهد باقی مانده در دسترس نیز بهره گرفته شد اما مطالعه عمیق تاریخ‌های موجود متأخر، به ویژه کتاب طبری، امکان تفاوت گذاشتن میان منابع شفاهی و مکتوب مورد استفاده مؤلفان نخستین را فراهم می‌سازد. کهن‌ترین تاریخ باقی مانده از آن «خلیفة بن خیاط» است که درباره آن بحث خواهد شد، اما بدیهی است که او در این شیوه پیشگامانی داشت.

نویسندگان نخستین، اغلب حوادث سال‌های آغازین اسلامی را نگاشته و جانشینان آنان نیز ادامه همان حوادث را ثبت کرده‌اند. با این همه، در مورد اهمیت تاریخی، اولویت به حوادث دهه‌های نخستین اسلام داده شد. این دهه‌ها در آثار مکتوب، حجم بسیاری را اشغال کرده بود، زیرا احادیث انبوهی درباره آن‌ها گردآوری شده بود. البته دلیل اصلی رجحان این دهه‌ها در شکل‌گیری و حیات جامعه اسلامی نهفته است؛ حوادث آغازین، مشکلات بنیانی سیاسی - مذهبی را پیش کشید

که حل آن‌ها به ادامه همان حوادث کمک کرد.

گفتن این سخن بسیار پیش پا افتاده است که اغلب تمدن‌ها به متون تاریخی متخلق می‌باشند؛ متونی که تنها به «جنگ‌ها و پادشاهان» می‌پردازند. در حقیقت با وجود اغماض زیاد، بیشتر متون تاریخی عربی - اسلامی را جنگ‌های خارجی و اختلافات داخلی پر کرده بود. اما این سخن به جا است که بسیاری از این اختلاف عقیده‌ها تأثیر سیاسی - مذهبی مدت‌داری داشتند.

به طور خلاصه، اگر سیر تاریخ را همان طور که وقایع نامه‌های بعدی ارائه داده‌اند در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که یافتن مورخ برای حوادث، حتی در مهم‌ترین آن‌ها، دور از انتظار است. این امر در مورد انقلاب عباسیان نیز صادق است. به نظر می‌رسد با وجود مکتوبات مجادله‌آمیز، نخستین روایت جامع درباره عباسیان، حدود سه رابع قرن پس از واقعه و متعلق به «ابن نطّاح» می‌باشد. این اثر در یک نسخه خطی گمنام کشف شد و با عنوان «اخبار آل عباس» و یا «اخبار الدولة العباسیه» چاپ شد.^{*} باید تأکید کرد این اثر (که باید آن را اصلی دانست) سندی است که در محتوا با مطلب نویسندگان عراقی (که به تواتر به ما رسیده‌است) تفاوت چندانی ندارد و تنها در نوشته‌یک نویسنده متأخرتر، به نام مستعار خراسانی، تا دو قرن بعد حفظ شده است. عبدالعزیز الدوری اثر به دست آمده را منسوب به ادعای خلافت و امامت عباسیان از طریق وارث جنبش محمدبن حنفیه و ابوهاشم می‌داند. اما مهدی، سومین خلیفه عباسی (حک، ۱۵۸-۱۶۹ق) حقوق خلافت را میراث خاندان اعلام کرد.^(۱۰)

مؤلفان اخبار، مانند نویسندگان حدیث - که اغلب یکی و یا شبیه هم بودند - به احزاب و تحریکات آن‌ها وابسته بودند. احتمالاً جهت‌گیری متقابل احزاب در مقابل یکدیگر مهم‌ترین محرک نویسندگان در گزینش و نوشتن حوادث بود. پرداختن به

*. به کوشش عبدالعزیز الدوری (بیروت، ۱۹۷۱).

این امر که در نظر مؤلفان چه کسانی خواهند بود، ارزش چندانی نداشت. به هر حال نباید در این جنبه نوشته‌ها اغراق شود، زیرا با وجود رقابت‌های آنان هنوز تقسیم‌بندی فرقه‌ای نمود بارزی پیدا نکرده بود. البته بعدها تقسیمات فرقه‌ای به وجود آمد. بدیهی است کسانی که از این زمان سنی یا شیعه نامیده شدند، احادیث را براساس اعتبار طبقه اشخاص می‌پذیرفتند. این بدان معنا است که میان شواهد سندی مورد استفاده جانشینان امویان - یعنی عباسیان و شیعیان نخستین - تمایز ساختاری وجود ندارد، به تدریج به موازات تألیف آثاری با حوزه گسترده‌تر، نوشته‌هایی به منظور اختصاص بیشتر به فرقه‌هایی از مردم پیدا شد.

ارائه مواد تاریخی براساس ترتیب زمانی، سبب تنظیم وقایع به شکل سالنامه‌ها شد که در آن‌ها وقایع به صورت سال به سال ذکر می‌شد. این نظام تألیفی در کتاب‌های قبل از اسلام و کتاب‌های اروپایی قرون وسطی رایج بود. شاید گفتن این نکته سبب تناقض شود که نویسندگان عرب - البته نه همه آن‌ها - با آگاهی مجملی از رواج شیوه فوق، به این ضابطه نوشتاری رسیدند. البته باید متذکر شد که منظور سال قمری است نه سال شمسی. در واقع - همان طور که معلوم است - اعراب مسلمان از آغاز برای اهداف اداری خود «هجرت» را به عنوان مبدأ تاریخ پذیرفتند. کهن‌ترین اوراق پراکنده دوره اسلامی این مطلب را ثابت می‌کند. اساساً اگر چه قسمت اعظم اطلاعات مورخان به طور شفاهی و بدون تاریخ دقیق به دست آمده است، اما هنگامی که آنان با اسناد مکتوب اداری تاریخ دار برخورد کردند آن اسناد را در متون خود با همان تاریخ به کار بردند. «تاریخ خلیفه بن خیاط» که اخیراً بررسی و چاپ شده است و سال شمار گم شده «ابوالحسن زیادی» دو نمونه بسیار قدیمی می‌باشند که در آن‌ها نمودی از سال شمارها را می‌یابیم و به اواسط قرن سوم باز می‌گردند. این مجموعه «تاریخ علی السنین» نام داشت که بر نوعی نوآوری در تاریخ دلالت می‌کند. بنابراین، شکل سالنامه‌ای ارائه حوادث در قسمت عمده تاریخ‌نگاری و در نوشته‌های اسنادی که چندان اقتضای این شیوه را نداشتند، به کار برده شد. اما سالنامه‌ها دیگر، شامل

تقسیمات تاریخی حکومت‌ها یا دولت‌ها نبود. این نوع ترتیب حوادث، مراجعات هم عرض به نوشته‌ها و پیدا کردن وقایع مشابه را در هر کدام از نوشته‌ها آسان می‌نمود. با این حال در برخی کشورها از جمله ایران و مصر، خود حکومت‌ها با جامعیت بیشتر و بدون در نظر گرفتن دیگر تمایزات سال شمارانه با تاریخ برخورد می‌کردند.

می‌توان گفت که در این زمان نگارش تاریخ، حتی هنگامی که مؤلفان آن به نوشتن دیگر مطالب سرگرم بودند، طبقه مستقلمی را تشکیل داد. این سبک به زودی «تاریخ» نامیده شد. احتمالاً ریشه این کلمه به زمان و تاریخ قمری مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را به هیچ شاخه‌ی زمان سامی پیش از اسلام مربوط دانست، اما تاریخ تعریف دقیقی، معادل با لغت لاتین history ندارد. خواهیم دید که این لغت را می‌توان در مورد نوشته‌هایی با مقوله‌های مختلف به کار برد، اما زمان نخستین کاربرد آن نیز مشخص نیست، یکی از نمونه‌های کهن آن «تاریخ البخاری» است که فهرستی از منابع اصلی و ناقلان حدیث می‌باشد. خلاف این امکان نیز وجود دارد که نوشته‌های دیگری نیز به عنوان «تاریخ» و «اخبار» و یا دیگر عناوین مطرح شوند.

در این دوره نویسندگان پیشگام که «مدائنی» در رأس آنان است، آثاری را خلق کردند که مورد استفاده طبری و دیگران قرار گرفت. از طریق مدائنی بسیاری از پیشینیان او نیز شناخته شدند. به طور کلی عراقیان پس از سقوط امویان که با کنار گذاشتن سنت تاریخ نویسی سوری همراه بود، در این کار شرکت داشتند. این دوران، عصر نگارش تاریخ شهرها بود که درباره آن بحث خواهد شد.

اگر چه این دوره از تاریخ نویسی حدوداً در سال ۳۰۰ق با نوشته طبری به اوج رسید، اما نویسندگانی چون ابن قتیبه، یعقوبی، ابوحنیفه دینوری - که طبری پیش تر و بی اطلاع از آنان بود - اغلب با استفاده از همان منابع طبری، سعی می‌کردند مطالب خود را به صورت اجمال و با ترکیب خاصی بیان کنند. شهرت ابن قتیبه در میان نسل‌های بعدی به اثر تاریخی مختصر او یعنی «کتاب المعارف» باز می‌گردد، اما

فعالیت‌های دیگر، از جمله تألیفات دین‌شناسی در این میان بی‌تأثیر نبود، زیرا تحصیل‌کردگان بغداد و منشی‌های دولتی ملزم به دانستن طرح کلی آثار او بودند. مطابق اطلاعات نه‌چندان عمیق ما، او از زمره کسانی است که در تشکیل نهاد تسنن که در زمان متوکل بروز کامل یافت، نقش داشت. او دانشمند نبود و نوشته‌هایش نیز نشان می‌دهد که هدف او جمع‌آوری مجموعه‌های متنوعی از اطلاعات در موارد ذکر شده و دیگر موارد بود.

ابوحنیفه دینوری و یعقوبی کاملاً با این قتیبه متفاوت‌اند. زمانی که هنوز تشیع با اهداف رسمی به وضوح تبیین نشده بود و شیعیان مناصب خلافت را در تصدی داشتند، آنان هر دو شیعه بودند. ابوحنیفه دینوری، ایرانی آزادیخواهی بود که از میان علوم مختلف به گیاه‌شناسی علاقه داشت. کتاب تاریخی مختصر او «اخبار الطوال» نشان‌دهنده جریانی است که در سراسر تاریخ نگاری ایران، چه در آثار مکتوب به فارسی و چه زبان عربی، یافت می‌شود. در این روش تنها تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ دوران اسلامی مطرح و مورد علاقه است. این مسلمان تقریباً در سکوتی کامل، تاریخ پیامبر اسلام ﷺ و فتوحات عرب را نادیده گرفته است.

هر چند یعقوبی عرب بود و مدتی از زندگی شغلی خود را در ایران گذراند اما از جهاتی به مسیحیت هم‌گرایش داشت، اگر چه این‌گرایش تا پایان عمر او که «کتاب البلدان» را نوشت، دیده نشد. او در البلدان به تمام مناطق دنیای اسلام پرداخت که در کتاب «تاریخ» خود مجال توصیف آن‌ها را نیافته بود. نخستین مجلد تاریخ، بدون نظم و ترتیب، وقایع پیش از اسلام را در بر گرفته است و تمام مردمانی را نام می‌برد که در آن روزگار، متمدن خوانده می‌شدند. او نام بنی‌اسرائیل، نخستین مسیحیان، سریانی‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها، هندی‌ها، یونانیان، ایرانیان، مردمان شمالی از جمله ترک‌ها، چینی‌ها، مصری‌ها، بربرها، حبشی‌ها، بخاری‌ها، سودانی‌های سیاه و بالأخره اعراب پیش از اسلام جزیره‌العرب را (بدون ذکر نام ساکنان اروپای غربی) ذکر می‌کند. او هم‌چنین درباره تأثیر آب و هوا بر انسان نیز کتابچه‌ای نوشته است. مجلد

دوم کتاب تاریخ او به تاریخ اسلام و خلافت تا سال ۲۵۹ق می‌پردازد. باید توجه داشت که «بلاذری» نیز نویسنده همین دوره بود. او نیز برای طبری ناشناخته بود، اما در همان حوزه کار می‌کرد و تقریباً از منابع مشابه او استفاده کرده است.

«ابو جعفر محمد بن جریر طبری» (متوفای ۳۱۰ق) و کتاب تاریخی بزرگ او «تاریخ الرسل و الملوک» نقطه عطفی در سبک تاریخ نویسی قدیم و سبک جدید است. در این کتاب یک یا دو نسل در تاریخ نویسی با هم تداخل پیدا می‌کنند. با وجود طبری روش حدیثی به اوج و پایان خود رسید، زیرا دیگر امکان ادامه این روش وجود نداشت. مقایسه اثر طبری با آثار ابن قتیبه، یعقوبی، یا ابوحنیفه دینوری از نظر مقطع زمانی تا حدی نادرست است.

جای بسی تعجب است با وجود این که طبری طی نسل‌های متمادی و تا حتی امروزه نیز به عنوان مجسم کننده کل تاریخ مطرح است و حداقل قرن‌ها در آن پیشگام بود، هیچ نوشته‌ای درباره او وجود ندارد. هر چند که تاریخ‌نگاری اصلی‌ترین عامل شهرت او در میان آیندگان است اما او نویسنده نخستین تفسیر بزرگ قرآن و حقوق دانی برجسته نیز بود. هنگامی که نویسنده‌ای در شاخه و سبک دیگر علوم فعالیت کند امکان تغییر سبک او وجود دارد، اما نباید او را فرد دیگری دانست؛ به ویژه زمانی که نوشته‌های او در نظر جامعه مهم باشد. بی‌تردید طبری و سبک او باید مورد مطالعه قرار گیرد و چون مطالعات دیگری در این زمینه انجام نشده است، قطعاً سخن مادر مورد او کافی نخواهد بود.^(۱۱)

شهرت طبری سبب سوء تفاهم‌هایی شده است. جمع‌آوری مدارک شخصی در مورد وقایع خاص، نقطه آغازین روش محدثان بود که طبری نیز از آن شیوه بهره‌گرفت. با این حال در زمان طبری امکان استفاده از روش پرسش و پاسخ برای زمان‌های قدیم که او به آن‌ها می‌پرداخت، وجود نداشت، او تنها آن شیوه را در مورد وقایع متأخرتر به کار می‌برد. طبری در شرح و تفصیل حوادث دوران خود بسیار

محتاط بود، زیرا در بررسی دوران‌های کهن براساس روش حدیثی، نمی‌توانست میان منابع مقایسه‌ای انجام دهد، به این ترتیب می‌توان او را آخرین حلقه از زنجیره انتقال شفاهی مطالب دانست. پیش از او هیچ نویسنده‌ای برای یافتن مدارک و نگاشتن تألیفات از روش تطبیقی استفاده نکرده بود، اما طبری اساس کار خود را بر همان مدارک مکتوب نهاد. حلقه‌های ناقلان (اسنادهای) او تقریباً همان اسنادهای پیشینیان بود. در موارد خاص برای انتقال حدیث، او از آخرین شخصی که از او حدیث خوانده یا شنیده بود، اجازه رسمی می‌گرفت، و در موارد دیگر اطلاعات را از آثار معتبر باز آفرینی می‌کرد. در هر مورد، فهرست ناقلان از آخرین شخص آغاز می‌شد و به عقب و پیشینیان او باز می‌گشت، گاه تشخیص نخستین تألیف مکتوب از شاهدهی که حادثه را نگاشته مشکل است. در حل این مسئله همانند نویسندگان^(۱۲) جدید می‌توان به پیشینیان شناخته شده طبری مانند «ابن ندیم» و کتاب «الفهرست» او یا حتی قدیم‌تر از او به «ابن حجر عسقلانی» و به ویژه کتاب «الإصابة» مراجعه کرد. در واقع مطالب فوق براساس تحقیقات درباره نخستین نویسندگان اخبار و تاریخ بیان شده است و نمی‌توان ادعا داشت که هر کدام از آنها کامل و جامع می‌باشند.

باید توجه داشت که طبری از وجود معاصران خود یا حتی پیشینیان نزدیک خود بی‌خبر و یا شاید نسبت به آنها بی‌توجه بود. نادیده گرفتن یعقوبی یا ابوحنیفه دینوری، احتمالاً به دلیل عقاید و سبک نگارش آنان بود که با روش کار طبری تفاوت داشت. بلاذری همان شیوه طبری را به کار می‌گرفت و از منابع او اطلاع مستقیم داشت [که این امر] اندکی عجیب به نظر می‌رسد!

تنها مشکل عمده ساختاری این است که آیا می‌توان به نقل‌های طبری اعتماد کامل داشت یا نه؟ در مقایسه او با مطالب دیگر مؤلفان و یا مقایسه با مطالب مستند نتیجه مثبت بود، اما این بدان معنا نیست که الزاماً این نقل‌ها کامل‌اند، زیرا امکان حذف عبارات تکراری یا مطالب مخالف عقاید او وجود دارد. طبری به عباسیان وفادار بود و با وجود این که می‌توانست از منابع دیگر گروه‌ها که عقاید مخالف جامعه سنی

نداشتند، استفاده کند اما ترجیح داده است از این کار خودداری کند. نوشته طبری مجموعه‌ای ماندنی از وقایع برای نسل‌های پس از اوست که در زمان عباسیان، در قرن دوم، وجود خود را نمایان ساخت. این نوشته نسل‌های بعد را از انجام کار مشابه بر حذر داشت، شاید همین امر علت از بین رفتن تدریجی بیشتر نوشته‌های ابتدایی باشد. با این حال باید در این مورد احتیاط بیشتری داشت. طبری نگاشتن تاریخ تمام مسلمانان را مد نظر داشت یا حداقل بر این اعتقاد بود. در واقع اگر چه او به سوریه و مصر سفر کرد اما از این کشورها نسبت به نیمه شرقی خلافت بسیار کم سخن گفته است. نادیده گرفتن مسلمانان نیمه غربی خلافت از توجه خوانندگانی چون «عرب بن سعد قرطبی» دور نمانده است، زیرا شهرت طبری، با وجود فاصله زیاد، نزد آنان شناخته شده بود. مورخان امروزی، کوشش‌های طبری را پایه و اساس همه تحقیقات سه قرن می‌دانند که او آن‌ها را بررسی کرده است، اما مطالب او باید با مطالب نویسندگان دیگر تکمیل شود.

دوره کلاسیک

شهرت طبری به اندازه‌ای بود که بیشتر مورخان در مقایسه با او ارزیابی شدند، با این حال او به سبکی پایان داد که قرن‌ها نویسندگانی پای بند آن بودند. افراد دیگری کوشیدند تا نوشته طبری را با اقتباساتی از منابع کهن تکمیل کنند. کسانی که تاریخ دوره‌های بعد را نوشته‌اند اغلب مطلب خود را از پایان نوشته طبری آغاز کرده‌اند. البته باید یادآور شد که چند سال پایانی کتاب، به طور کافی بررسی نمی‌شد. آنان برای نگاشتن وقایع دوران‌های جدید علاوه بر منابع، به روایات شاهدان زنده یا مجموعه‌های شخصی افراد نیز دسترسی داشتند و می‌توان گفت که آنان نیز روش «محدثان» را دنبال می‌کردند و در مسائل اساسی، برداشت متفاوتی با طبری داشتند. کارمندان اداری مسلمان دیوانسالار به حفظ اسناد و مدارک عادت داشتند. آنان نسخه‌هایی از مکاتبات خلفا و حکام، مراسلات آن‌ها و به ویژه ابلاغ‌های رسمی را که

از طریق پست یا مأموران و خبرچینان محلی دریافت می‌شد، نگاه می‌داشتند. این مدارک امکان ایجاد ثبت ژورنالیستی را فراهم کرد که در آن‌ها وقایع به ترتیب نظم تاریخی یا حداقل بر اساس ترتیب ورود ابلاغ‌های رسمی ثبت می‌شد. گاه در آغاز و پایان سال، ناهماهنگی به وجود می‌آمد و ابلاغ‌های آغاز سال اشتباهاً در پرونده سال پیش قرار داده می‌شد، مانند حادثه‌ای که در ذی‌الحجه رخ داده بود و در وقایع محرم پیدا می‌شد، مورخ آن را به سال بعد انتقال می‌داد یا هنگامی که متوجه اشتباه می‌شدند آن واقعه را به محرم سال پیش ارجاع می‌دادند. با این حال آنان گاه اشراف خود را به منابع قدیمی‌تر از دست می‌دادند به طوری که ممکن بود ناآگاهانه همان واقعه را دوباره بنویسند، یا ممکن بود دو حادثه مجزا در یک تاریخ توصیف شوند (البته اشتباهات نسخه برداری منظور نیست). با وجود دقیق نبودن اطلاعات ما، مورخان مطمئناً به بایگانی‌ها دسترسی داشتند و هنگامی که نوشته ماهیت نیمه‌اداری داشت یا مورد تصویب امیر و یا وزیری بود، آنان از مدارک مورد نیاز خود نسخه برداری می‌کردند. با وجود این که طبری و دیگر نویسندگان از اسناد موجود استفاده می‌کردند اما تا این زمان اسناد در یک چهارچوب مرتبط به خود قرار نداشتند، درحالی که از این به بعد، روایات شاهدان عینی مطابق یک طرح آرشیوی اصلاح می‌شد، این آرشیوها به دلیل استفاده‌ای که از آن‌ها می‌شد به خوبی حفاظت می‌شدند تا جایی که در آغاز قرن نهم «قلقشندی» از آن‌ها در کتاب خود «صبح الأعشی» بهره گرفته است.

اگر چه طبری برای خود کتاب می‌نوشت اما به سبب نوشته‌هایش موقعیت رسمی به دست آورد. در بغداد پس از او نویسندگانی به این موقعیت رسیدند اما در حوزه خود نیازی به همکاری یا رقیب نمی‌دیدند. با رسیدن اخبار دیگر مناطق جامعه، مواد کار برای شعبه‌های دیگر تاریخ نویسی فراهم شد. نکته قابل توجه این است که به احتمال قوی به مدت یک قرن و نیم حرفه تاریخ‌نگاری در دست خاندانی از «حران» بود. این خاندان غیر مسلمان و صابئی بودند که در پایان نسل چهارم اسلام آوردند.

نخستین فرد از آنان «ثابت بن سنان» ریاضی دانی بود که تا سال ۳۶۰ ق زیست. به جز قسمتی از مجموعه‌ای درباره «قرامطیه» که احتمالاً اقتباسی از منابع اصلی است، هیچ یک از آثار او مستقیماً به دست نیامده است. این مجموعه تنها منبع کل تاریخ نویسی عراق است که تصادفاً نویسنده‌ای مسیحی به زبان عربی آن را نگاشته است. به نظر می‌رسد این اثر ترکیبی از دو گروه منابع برگرفته از ابلاغ‌های رسمی باشد: گروهی که براساس فهرست حوادث به شرح و تفصیل می‌پردازند و گروهی که وقایع را روز به روز ارائه می‌دهند. نسخه‌ای از گروه دوم به‌طور خلاصه در بخشی از تاریخ «محمد بن عبدالملک همدانی» باقی مانده است. به‌طور دقیق مشخص نیست که «ابو اسحاق ابراهیم بن هلال صابی»، برادر زاده «ثابت» کار عمومی خود را تا چه حد ادامه داده است. ابو اسحاق برای کار موقعیت بسیار مناسبی داشت، او منشی و کاتب خلیفه بود. «مسکویه» (متوفای ۴۲۱ ق) به این افراد با عنوان «وقایع نگار» اشاره می‌کند. نقش ابو اسحاق در تاریخ بیشتر به نوه‌اش «هلال بن محسن بن ابراهیم صابی» ارتباط می‌یابد، اما «عضد الدوله» در حاکمیت آل بویه، هلال را به زندان انداخت. او با نوشتن تاریخ سلسله آل بویه که تا حدی به لغظی و کنایات مزین شده بود، از زندان رهایی یافت. این احتمال وجود دارد که نوشته‌ای جدید الکشف درباره تاریخ محلی ایالات جنوبی دریای مازندران؛ تألیف نیمه اول قرن چهارم، تا حدی با نخستین جلد «کتاب التاجی» ترکیب شده باشد (عنوان تاجی از «تاج الملة» یکی از القاب عضدالدوله گرفته شده است). «ابن اسفندیار» بعدها به هنگام نوشتن تاریخ طبرستان از این کتاب بهره جست. دیدگاه بسیار نامطلوبی درباره صحت و اهمیت اطلاعات و نحوه شکل‌گیری اثر هلال وجود دارد.

با این همه، هلال صابی ثبت وقایع را تا سال ۴۲۷ ق، اندکی پیش از مرگ خود، ادامه داد. اما تنها بخش سه ساله‌ای از تاریخ او، شامل ثبت رسمی وقایع، باقی مانده است. اما اقتباس‌هایی که بخشی از آن در «مرآة الزمان» اثر «سبط بن جوزی» باقی مانده است، به ویژه در حوادث مربوط به نواحی خارج از عراق، روایات را مفصل‌تر

و متوالی تر نشان می دهد. تاریخ هلال را پسرش «قرص النعمه محمد» تا سال ۴۷۹ق ادامه داد، احتمالاً او در همان سال در گذشت. این بخش نیز در مرآة حفظ شده است. تاریخ هلال به جای توجه بخش به بخش و روز به روز به وقایع، با نظم دادن روایات معتبر دریافتی، گزارش های بسیار ارزشمندی فراهم آورده است. سرانجام اگر چه محمد بن عبدالملک همدانی از این خاندان نبود اما به عنوان فردی شناخته می شود که در روند تاریخ نویسی - که تا زمان خود، یعنی آغاز قرن ششم ادامه داد - تغییر کلی ایجاد کرد. با وجود تأکید منابع مغرب اسلامی بر زیاد بودن نسخه های کتاب او و پراکندگی در محدوده جغرافیایی گسترده، فقط بخش نخست آن به دست آمده است. در نواحی دیگر نیز تألیفاتی در ادامه نوشته طبری تألیف شد؛ مانند «عُریب بن سعد قرطبی» از اسپانیا و «ابو محمد عبدالله بن احمد بن جعفر الفرقانی» (متوفای ۳۶۲ق) ترکی از آسیای مرکزی که اخشیدیان او را به مصر فرستادند. مسکویه نیز «تجارب الامم» خود را براساس نوشته طبری و دیگر تاریخ ها تألیف کرد که تا سال ۳۷۳ق را شامل می شود.

مسکویه فیلسوفی طرفدار فرهنگ زمان خود بود، او مورخی بود که از نظر ثبت مدارک در طبقه خاندان «صابی» قرار می گیرد. در زمان او وقایع نامه هنوز اساس اطلاعات بود و او با تحقیق در بایگانی ها و مذاکره با دوستانش در بغداد، دامنه اطلاعات خود را وسعت داد. هر چند او بیش از یک مورخ عادی بود، اما شیوه بسیار ساده ای داشت که تاریخ به هدف سودمند او کمک می کرد. سبک او در تاریخ هم عملی بود و هم تجربی، در حقیقت، امیران به قصد آموختن تاریخ و یا درس هایی از حکومت های خوب یا بد، او را می پذیرفتند. روایت او از نظر تربیتی جایگاه برتری داشت. به نظر می رسد او در رأس تمام افرادی بود که درگیر مسائل حکومتی بودند و صفحاتی را به حکومت «اقطاع» دادند. او تا سال ۴۳۰ق زیست، اما تجارب را حدود ۳۸۰ق در دوران آل بویه تکمیل کرد. در این زمان شخصی مانند او یا «ابوالحسن توحیدی» (متوفای ۴۰۰ق) آزادانه می توانست درباره اغلب مسائل رایج در دربار

صحبت کند. مسکویه با هر هدفی که داشت در آوردن. اشاره‌های تألیفی و توضیح آن، روش برجسته‌ای داشت. در این سبک، او از تاریخ سال‌شمارانه استفاده اندکی نمود، اما نوشته‌هایش ارزش جامع و گسترده‌ای دارد، زیرا یک قرن پس از او، «ابوشجاع ظاهر الدین روذآوری» وزیر خلیفه تحت نظر سلجوقیان، با وجود تفاوت روش با مسکویه، کار او را به همان روش تکمیل کرد. این نسخه خطی باید دوباره به پایان تاریخ هلال صابی پیوند خورده و تکمیل می‌شد تا نزد کسانی که از آن استفاده می‌کردند، ثابت شود که همان اثر یکبار دیگر تدوین شده است.

قرنی که با طبری آغاز شد از بهترین دوران‌های تاریخ‌نویسی عراق و دیگر نواحی اسلامی بود. نام «ابوالحسن علی مسعودی» به دلیل سبک خاص او از درخشانترین نام‌ها در تاریخ نگاری است. او سیاحی خستگی‌ناپذیر از خاندانی بزرگ بود که با ذهنی پر حرارت و علاقه‌مند سه اثر بزرگ تاریخی تألیف کرد. «اخبار الزمان»، تألیف بسیار گسترده‌ای است که باید آن را به مانند معدنی به حساب آورد، شاید او هرگز نسخه کاملی از آن را برای انتشار آماده نکرد و یا حجم زیاد آن مانع توجه نسخه برداران و خوانندگان به آن شد. «مروج الذهب» که سبب شهرت مسعودی شد، حجم زیادی داشت اما در قسمت نخست آن، مقدمه جغرافیایی مفصل آن قرار داشت که مؤلف، تاریخ علمی را با برداشت‌های شخصی خود از پدیده‌های زمین و دریا، در این قسمت ترکیب کرده بود. در مجلد بعدی، تاریخ سه قرن نخستین اسلامی، خلیفه به خلیفه و بدون ارتباط، با ترتیب گاه‌شماری دقیق آمده است اما با نظری عمیق‌تر می‌توان دید که تاریخ این حکام حادثه به حادثه ذکر شده است. منابع او اغلب همان منابع طبری و دیگران است، سبک او ساده و روایی است که گاه سبب شیفتگی می‌شود و دلیل موفقیت او می‌باشد.

در حقیقت با قضاوت براساس مدارکی که خود مسعودی ارائه می‌دهد، او نوشته‌های زیادی داشته که از توجه زندگی‌نامه نویس‌ها و کتابنامه نویس‌های دوران میانی دور مانده است. دلیل آن را اغلب، شیعه بودن او دانسته‌اند که همزمان با پیروزی

«بویهیان» بر بغداد شیوع داشت. از طرف دیگر مروج الذهب نه به امامان که به خلفای عباسی می‌پردازد. مورخان بسیاری از مسعودی نقل کرده‌اند، اما نمی‌توان گفت که مروج الذهب بر ساختار و تصور تاریخ‌نگاری به معنای خاص، تأثیر گذاشته است. «حمزة بن حسن اصفهانی» (متوفای ۳۶۰ق) و «صولی» دو نویسنده دیگر این زمان می‌باشند. اصفهانی در طرح تاریخ عمومی خود با وجود گنجاندن تمام مردمان، سبک اختصاری دارد. «ابو بکر محمد بن یحیی صولی» از گروه دیگر نویسندگان است. او درباری و معلم خصوصی خلفا بود که در «کتاب الأوراق» خود بدون هیچ نمود دیگری به بخش‌هایی از تاریخ پرداخته و در آن مجموعه‌های شخصی و روایات شاهدان را با نقل‌هایی از اشعار و حتی خاطره شطرنج بازان، جمع کرده است. رشد نهاد وزارت به نگارش تاریخ وزرا منجر شد. کتاب «ابن عبدوس جهشیاری» - که هلال صابی آن را تا قرن بعد ادامه داد - درباره وزارت و جزئیات اداری این مقام عالی بود. از کتاب «رسوم دار الخلافه بغداد» نیز می‌توان نام برد.^(۱۳)

آکید بر درگیری‌های عقیدتی رایج سبب شد تا نوشته‌هایی به مطالعه فرقه‌ها و تشیع اختصاص یابد که با «مقالات الإسلامیین» اثر «علی بن اسماعیل اشعری» و «فرق الشیعه» منسوب به «ابو محمد حسن بن موسی نوبختی» آغاز می‌شود، هر چند این کتاب‌ها ماهیت عقیدتی داشتند اما اطلاعات تاریخی نیز در آن‌ها آمده است. هم‌چنین باید از کتاب «البدء و التاریخ» در رساله‌ای در تاریخ عمومی با هدف مقایسه مذاهب، اثر «مطهر مقدسی» نام برد.

تقریباً همزمان با نوشته‌های ملل و نحل، نسل تازه‌ای از تاریخ‌نویسی به شکل فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌ای و تاریخ شهرها به وجود آمد. تاریخ شهرها پیش از این وجود داشت اما حاوی مجموعه‌های زندگی‌نامه‌ای نبود. «کتاب البغداد» از «ابن ابی طاهر طیفور» کتاب عمومی تاریخ خلافت و در ارتباط با پایتخت آن، شهر بغداد، می‌باشد. «تاریخ مکه» و «ابن الأرزق الفارقی» با دیگر تاریخ‌های مکه که ادامه آن می‌باشند، تاریخ شهر بودند. در حالی که «تاریخ موصل» اثر «ابو زکریا الطبری» تاریخ

عمومی بین‌النهرین علیا است. نیمه باقی مانده تاریخ قم نیز روایت تحقیقاتی از ساخت اداری آن سرزمین است. «تاریخ بخارا» اثر «نرشخی» نیز تاریخ سلسله سامانیان می‌باشد. متون «فضایل» نیز در این حوزه جای می‌گیرد که از شایستگی‌های عمومی شهرها و مناطق بحث می‌کند و نقل‌هایی درباره ارزش شهرها در کنار هم آورده است. البته این روایات بیش از آن‌که باستانی باشند، تاریخی‌اند.

به طور عمومی هدف نویسندگان، تاریخ نویسی نبود، بلکه از وجود تاریخ برای انتقال آسان‌تر اصول و فرهنگ‌های متعدد استفاده می‌شد. از این رو نویسندگان سبک ساده‌ای را پذیرفتند که امکان توضیح موارد ضروری را فراهم می‌کرد. البته استثنائاً نویسندگانی هم از حکومت اجتناب داشتند. مقدمه و عبارات اهدای کتاب‌ها نشان می‌دهند که عامل نوشتن این کتاب‌ها شهرت حامیان مورد خطاب آن بوده است. زمانی که حامیان مورد نظر شاعران بودند، آزادانه نقل‌هایی از آنان ساخته می‌شد. ستایش امیران به افراد جرئت‌آقدام می‌داد، مانند «التاجی» نوشته «ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی» با توجه به لقب عضدالدوله که «تاج‌الملک» بود و «تاریخ محمود غزنوی» نوشته «عتبی». نویسنده این کتاب ایرانی و نفوذ متون ایرانی در آن امکان‌پذیر بود. در تاریخ نویسی نیز همانند دیگر حوزه‌ها عبارات زیبا و شاعرانه به کار می‌رفت. نفوذ افرادی مانند شخصیت صلاح‌الدین ایوبی، به سبک جدیدی منجر شد که «عمادالدین محمدبن کاتب اصفهانی» (متوفای ۵۹۷ق) در دوره بعد به آن سبک نوشت. چنین نویسندگانی تاریخ را بخشی از ادبیات می‌دانستند و می‌خواستند از آن برای نشان دادن ذوق هنری خود استفاده کنند. البته نباید در این جنبه زیاده‌آغراق کرد، زیرا گروهی اندک از نویسندگان - حداقل پیش از دوران ممالیک - هرگز برای نغاب زدن یا تکذیب حقایقی که قصد بیان آن را داشتند عبارات پر زرق و برق و برقی به کار نبرده‌اند، البته هر نویسنده‌ای در روایت جزئیات، سبک ویژه‌ای داشت که گاه تحت نفوذ سخن روز قرار می‌گرفت. در حقیقت صداقت مورخ از نقل‌ها و مدارک او شناخته می‌شد. در مقایسه سبک‌های مزین و پر تکلف با سبک ساده، نوع دوم نتیجه

بهتری داشت. نویسندگان نخستین اغلب عنوان ساده‌ای به آثار خود می‌دادند، اما بعدها عناوین مزین شده در متون رایج به کار رفت که برجسته‌ترین آن‌ها به عنوان مثال «مروج الذهب مسعودی» است؛ با این حال اندکی بعد دوباره آثار نویسندگانی مانند «عز الدین ابن اثیر» یا «ذهبی» با عناوین ساده نامیده شدند، مانند: «الکامل فی التاریخ» و یا «تاریخ اسلام».

در دیگر اصول، یکی از نخستین توجهات نویسندگان تاریخ، یافتن حداقل یک الگوی نوشتاری در موضوعاتی از زمان‌های قبل بود که علاقه آنان را به خود جلب می‌کرد. در مقایسه با اروپا، نوشتن تاریخ آسان‌تر بود، زیرا توزیع کاغذ و ترویج درجاتی از فرهنگ، در حوزه جغرافیایی گسترده‌ای انجام می‌شد که برای اشخاص طرفدار آن مناسب و افزایش تعداد استنساخ‌های آثار، پاسخ نیاز آنان بود. علاوه بر این همانند اروپا، مسافرت‌هایی «در طلب علم» انجام می‌شد که امکان پرکردن خلاهای علمی را فراهم کرد. در این مورد نیز نباید اغراق کرد، زیرا تألیف متون حتی در مسائل مورد علاقه عموم، مانند حقوق و ادبیات، میان مکاتب منطقه‌ای پراکنده شده بود. این امر در مورد تاریخ کار برد بیشتری دارد، زیرا مقید شدن نویسندگان و خوانندگان به منطقه‌ای خاص، اغلب مانع گزارش حوادث دیگر نواحی می‌شد. بنابراین میان نوشته‌های مربوط به مناطق بزرگ، و مراکز شناخته شده فرهنگی با آثار محدود به قلمروهای کوچک، نوعی عدم تناسب به وجود آمد. این مطلب، علت کمتر بودن آثار مربوط به محدوده‌های جغرافیایی بزرگ‌تر را نسبت به نوشته‌های مربوط به مناطق متوسط و کوچک، بیان می‌کند. گاه جنگ‌ها و دگرگونی‌های تجاری به ظهور مجلدات اثری در همان محل منجر می‌شد، بنابراین نویسندگان اطلاعات خود را در باره آن حوادث به آسانی تألیف می‌کردند. البته گاه مدتی طول می‌کشید تا آثار مهم شکل بگیرند.

نویسندگان از نحوه دستیابی به مواد کار خود اطلاعات اندکی ارائه داده‌اند. برخی از آنان، بسیار ثروتمند بودند، لذا تعداد زیادی کتاب می‌خریدند. بسیاری از

نویسندگان نیز به تدریج به کتابخانه ایران، مساجد و مدارس مراجعه می‌کردند. استاد یا شاگردی که امکان ورود به چنین کتابخانه‌هایی را داشت، یا از روی کتاب‌ها یادداشت بر می‌داشت یا مطالبی را که استادش می‌خواند و دیکته می‌کرد یادداشت می‌نمود. در مواردی برای استفاده از کتابخانه شخصی امیری، باید با او مشورت و کسب اجازه می‌شد. در نتیجه گاه تعداد متون این نویسندگان بسیار بود. مؤلفان نیز می‌کوشیدند تا برای آگاهی خوانندگان آثار خود، شرایط ایده‌آل و اطلاعات قابل وصول فراهم کنند.

مدتی طول می‌کشید تا نوشته‌ای پس از تکمیل شدن شناخته شود. اغلب آثار، خوانندگانی بیش از حوزه جغرافیایی خود نداشتند. تعداد نسخه برداران نیز به شهرت و توانایی نویسنده در پرداخت پول بستگی داشت. مسائل خاص که باید مورد توجه قرار گیرد تأخیر در توزیع اثر یا حوزه‌های تحت پوشش آن می‌باشد. استفاده کنندگان یا صاحبان کتاب اغلب پس از قرائت کتاب، برداشت خود را به حاشیه نسخه خطی اضافه می‌کردند.^(۱۴)

در کنار مورخی که به طور مستقیم با منابع اصلی کار می‌کرد، افراد دیگری نیز با انتقال حوادث به مورخ کار را ادامه می‌دادند که هرگز خود را در تحقیقات درون بایگانی‌ها نشان نمی‌دهند، بایگانی‌ها حتی در تحقیقات تحت نظر حکومت‌ها زمانی طولانی قابل دسترسی و استفاده نبودند، زیرا دسته‌ای از اسناد مالی در آن‌ها حفاظت می‌شد که ممکن بود در موضوعی خاص مثل تاریخ وزرا، مفید باشد ولی وقایع‌نگاران توجه چندانی به این اسناد نداشتند. هیچ نشانه‌ای درگرایش مؤلفان به کتیبه خوانی یا سکه‌شناسی وجود ندارد، اما نمی‌توان گفت که آن‌ها با تاریخ پول بی‌ارتباط بودند، آنان برای این مقصود از منابع مالی مکتوب استفاده می‌کردند و به ندرت به آزمایش ضرب سکه واقعی متوسل می‌شدند.

بنابراین منابع آن‌ها شامل یک یا چند اثر مکتوب نسل‌های پیشین بود. آن‌ها اغلب با الحاق یا عدم الحاق نکات اضافی، از یک راهبرد اصولی تبعیت می‌کردند. به‌طور

کلی باید میان اطلاعات به دست آمده از زبان یا کلام شاهدان عینی که با عبارت «حَدَّثَنَا» بیان می‌شد، و نقل‌هایی از آثار مکتوب که با عبارت «قال» آغاز می‌شد، تفاوت قائل شد. نباید در روند تاریخ‌نگاری، مؤلف یا مؤلفان کثیر الروایه را منبع اصلی تألیف تصور کرد، به ویژه که مورخی مانند طبری تمام منابع همه وقایع را نام می‌برد. البته برداشت نویسندگان دیگر که متن مؤلف کثیرالروایه را به شکل عبارات خلاصه، نقطه ثقل سخن خود قرار می‌دهند، متفاوت خواهد بود. با این حال، اغلب اوقات به ذکر نام مرجع اصلی نیازی نبود یا فقط یک بار و برای همیشه نام برده می‌شد و آن به هنگام الحاق سخن یا متن تازه‌ای بود که با روایت اصلی تفاوت داشت یا از منبع دیگری بود، مؤلفان در نگارش تاریخ خود مجبور بودند تا حد امکان براساس دوران‌ها و نواحی مختلف، چندین اصل راهبردی را مد نظر قرار دهند.

طبری به سبب سبک خود نزد مورخان جایگاه خاص داشت. کلام او همواره بی‌طرف و غیر جدلی بر دو زمانی که امکان آن وجود داشت، نقل تدوین شده را صحت می‌گذاشت. با این وصف، به سختی می‌توان پذیرفت مورخانی که استنتاج خوانندگان منوط به نحوه ارائه حوادث گذشته توسط آنان بود، نسبت به مشکلات زمان خود بی‌تفاوت باشند؛ به عنوان نمونه، آنان مطالبی را که به نظر خودشان، خواننده را به جمع‌بندی نامطلوب سوق می‌داد، کنار می‌گذاشتند. ثبت‌کنندگان نخستین جنگ‌های داخلی اسلام و مورخان بعدی نیز به این شیوه عمل می‌کردند؛ مقایسه تحلیلی تاریخ دمشق، اثر «ابن قلانسی» و تاریخ دمشق، نوشته «ابن عساکر» درستی این فرض را نشان می‌دهد.

تاریخ‌نگاری عراق به رغم خصومت جدلی خود یک‌دست نیست و تمام آثار مرتبط را تحت پوشش قرار نمی‌دهد. وجود اختلافات سیاسی، فشارهای محیط، تلاش امیران نواحی در کسب قدرت بیشتر، پیدایش و رشد تاریخ‌نگاری محلی یا قومی را تشویق کرد. اما وسعت جهان اسلام و تنوع ابزارهای ارتباطی آن روزگار، اصولی را برای روایات تاریخی فراهم کرد که نیازها و آرمان‌های خوانندگان

هر سرزمینی در آن پذیرفته شد. این روند در تاریخ‌نگاری ایران، همانند دیگر شاخه‌های آموزش، به کنار گذاشته شدن عربی در برابر فارسی منجر شد. ترجمه فارسی تاریخ طبری، خلاصه یا مجموعه‌ای از خلاصه‌هایی بود که مطالب غیر مرتبط به ایران از آن حذف شده بود. تاریخ قم و تاریخ بخارا به عربی نوشته شدند و مداحان محمود غزنوی زندگی نامه او را به عربی نوشتند. اثر عُتبی، هنرمندانه نوشته‌ای را برای امیری آراست که در ایران چندان شناخته شده نبود. زمانی که هنوز عربی زبان علمی بود، در ایران «ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی» (متوفای ۴۷۰ق) تاریخ جانشینان غزنویان را به فارسی نوشت.

به هر حال عربی زبانی بود که هنوز در نظر ایرانیان اهمیت داشت و در مقابل تاریخ‌های محلی ایران، تاریخ‌های عمومی به آن زبان نوشته می‌شد، همانند اثر نویسنده مشهور «ابومنصور عبدالملک بن محمد الثعالبی» که کتاب «غرر اخبار ملوک فرس و سیرتهم» را از تاریخ کهن ایران پیش از اسلام آغاز کرد. تا کنون تنها جلد‌های سوم و یکم از چهار جلد این کتاب به دست آمده است. جلد سوم نیز از نظر سندی مورد مشاجره بود و اکنون با شک با آن برخورد می‌شود. روایات او به ندرت بیشتر از اخبار طبری است. نسخه گمنام مهم‌تری در دست است که «پی‌ای گریزنویچ» آن را چاپ کرده است. قسمت حفظ شده آن از آغاز قرن دوم فراتر نمی‌رود و تاریخ‌نگارش آن از قرن پنجم بیشتر نیست. نویسنده نیز همانند ثعالبی خراسانی است اما برخلاف او، از تاریخ عباسیان منسوب به ابن نطّاح یا چند اثر دیگر استفاده کرده است.

تاریخ‌نویسی در مصر - بعد از تجربیات جسورانه در زمینه حدیث و اخبار - با برادران عبدالحکم آغاز شد، اما این آثار به دوران آغازین اسلام، یا به دوران عمر بن عبدالعزیز و حوادثی می‌پردازد که از نظر جغرافیایی گسترده ولی محدود به چند سال بود و از محرکان ضد عباسی الهام می‌گرفت. به نظر نمی‌رسد در طی چندین نسل اقدام خاصی برای تدوین تاریخ مصر صورت گرفته باشد. نخستین اثر در این باره زمانی نوشته شد که مصر در حکومت «طولونی‌ها» استقلال خود را به دست آورد - هر

چند تاریخ این سلسله نیز تا پایان قرن پنجم نوشته نشده بود. تاریخ مصر را «ابوجعفر احمد بن یوسف بن الدّایه» (متوفای ۳۴۰ق) و «ابو محمد عبدالله مدنی بلوی» احتمالاً به تشویق اخشیدیان نوشتند.^(۱۵) «عبدالرحمان بن یونس» نیز متعلق به این دوران است. او نویسنده‌ای است که تنها از طریق نقل قول‌ها شناخته شده است، هم‌چنین «محمد بن یوسف کندی» که تاریخ حکام و قضات مصر را به رشته تحریر در آورد. «ابن زُلاق» نویسنده تاریخ دوران پایانی اخشیدیان و آغاز فاطمیان است که در مورد او بحث خواهد شد.

در مصر نیز «ابو محمد بن عبدالله بن احمد بن جعفر فرقانی» در دوران اخشیدیان ادامه کتاب طبری را تألیف کرد. نوشته با ارزش «العیون و الحدائق» توسط مؤلفی ناشناس در قرن بعد نوشته شد. تنها دو مجلد از این اثر باقی مانده که یکی به سال‌های ۲۲۷-۸۶ق مربوط است و یک قرن پیش انتشار یافته و دیگری سال‌های ۲۵۶-۳۵۰ق را تحت پوشش قرار می‌دهد که اخیراً «و. سعیدی» آن را چاپ کرده است* این جلد ترکیبی از متون اقتباس شده از مسکویه و فرقانی می‌باشد. منابع تاریخ نویسی مصر در قلمرو فاطمیان بیشتر بر خبر تأکید داشتند، اما با این حال نویسنده تاریخ مصر و افریقیه، موردی استثنایی است.

تأسیس حکومت فاطمیان و استقلال مصر با نوعی تاریخ نگاری مستقل همراه شد. در زمان خلیفه دوم فاطمی العزیز (حک ۳۶۵-۳۸۶ق) «ابن زولاق» تاریخ خود را به شکل سال‌شمار نوشت. اگر چه این کتاب به طور مستقیم به دست نیامده است اما منبع اصلی نویسندگان بعدی به ویژه مقریزی بود. «المُسَبَّحی» به عنوان عضوی از خاندان فاطمی و مقام ارشد در حکومت، با نوشتن تاریخ رسمی مصر به شکل ژورنالیستی، تاریخ نگاری را ادامه داد. معاصر او هلال صابی همان شیوه را داشت، اما اسلاف وی آن سبک را به دلیل تبعیت خود از روش آرشیوی که تحت نفوذ یکدیگر

*. دمشق ۱۹۷۲-۱۹۷۳.

بودند، نمی‌پسندیدند. کتاب مَسَبَّحی نیز همانند کتاب هلال، حجیم بود و همین مسئله حجم ظاهری، دلیل فقدان نسخه‌های آن به جز یک رونوشت می‌باشد. با وجود استفاده «ابن مَیْسَر» - که مقریزی او را می‌شناخت - از آن اثر در قرن هفتم، مشخص نیست که کل اثر تا زمان مقریزی حفظ شده باشد. مجلدی از آن که شامل وقایع دو سال ۴۱۷ و ۴۱۸ ق بود در اسکوریان نگهداری می‌شد، اما هنوز معلوم نیست که پیش از آتش‌سوزی قرن ۱۱ ق مجلدات دیگری نیز در آن جا وجود داشته [یا خیر؟] این اثر به رغم اهمیت زیادش تا زمان حاضر به فراموشی سپرده شده بود، اما هم اکنون «تَری بیانکس»^(۱۶) و «آ. ف. سیّد» آن را تنظیم و تصحیح کرده‌اند.*

در نیمه قرن پنجم «قضاعی» در مصر سرگرم تدوین تاریخ بود. او متولد ایران بود و به دلیل اختلاف فکری و شهرت زیادش، به سختی با کسانی برابر شمرده می‌شود که نام و آثارشان به دست ما رسیده‌است. مقریزی در «اتعاظ» اظهار می‌کند که قضاعی بسیار به اطلاعات باستان‌شناسی و تاریخ عمومی این زمان مصر مقید بود.

بدیهی است، مورخانی که به عربی می‌نوشتند، در تاریخ باستان از چندین اثر پهلوی کهن ترجمه شده به عربی استفاده می‌کردند. در نخستین قرون اسلامی تنها زبان عربی مورد استفاده بود و هیچ مطلبی به فارسی نوشته نمی‌شد. اندکی بعد نویسندگان عرب مجبور شدند که آثار خود را به فارسی برگردانند و نوعی تاریخ‌نگاری فارسی شکل گرفت و توسعه یافت. گفته شده‌است که از آن پس مطلبی به عربی برگردانده نشد، اما نویسندگان عرب و در مواردی ایرانیان نوشته‌های تاریخی فارسی را نادیده گرفته یا توجه‌اندکی به آن‌ها داشتند. بنابراین، دو شیوه موازی برای مستندسازی به وجود آمد که نسبت به هم بی‌خبر و کاملاً مستقل بودند. در کشورهای سامی و مصر تاریخ‌نگاری روند متفاوتی داشت. اگر چه زبان سوری در حوزه ادبیات مورد تأکید بود، اما توده مردم زبان عربی را به عنوان زبان

* .دمشق، ۱۹۸۰.

محواره‌ای پذیرفته بودند و زبان قبطی، زبان متون بسیار محدودی بود که آن متون بعدها کاملاً عربی شد. همان طور سبک یونانی به بخش‌های شفاهی بسیار کوچکی تبدیل شد که حتی در میان معتقدان کلیسای میسایی میکایی نیز طرفداری نداشت. تاریخ نگاری سوری تا حدی باقی ماند و حتی در قرن‌های ششم و هفتم در میان منوفیزیت‌های بین‌النهرین علیا تمایلی به استفاده از آن پیدا شد، اما در عراق و در میان نسطوریان به سختی تا قرن پنجم ادامه یافت.

جزیرالعرب که همواره با لحاظ سیاسی و حتی عقیدتی تقسیم شده بود، نمی‌توانست مواد لازم تاریخ نگاری را فراهم کند. از سوی دیگر، علاقه خاصی به تاریخ شهرهای مقدس و هم‌چنین شهرهای ناحیه یمن به وجود آمد. پیش از این ذکر شد که «ازرقی» و اسلافش^(۱۷) درباره مکه تاریخ‌هایی نوشتند. آگاهی ما از این نوشته‌ها اندک است، زیرا فقط خلاصه‌هایی از آن‌ها در آثار بعدی همچون نوشته «سمه‌وری» وجود دارد. کهن‌ترین نوشته درباره یمن از آن «ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد الرازی» (متوفای ۴۶۰ ق) درباره صنعا است. با این حال باید به نوشته «ابو محمد حسن بن احمد همدانی» (متوفای ۳۳۴ ق) نخستین و پیشگام‌ترین یمنی که علاقه‌ای به تاریخ کل جزیره العرب نداشت، توجه خاص نمود. به سختی می‌توان او را مورخ خواند. او تاریخ، جغرافیا، انساب قبیله‌ای و آثار باستانی پیش از اسلام را در یک نوشته با هم آورده بود.^(۱۸) در میان دیگر عناوین، نویسنده می‌کوشید تا گذر یمن از دوران باستانی به دوران اسلامی را توصیف کند، اگر چه او متون باستانی را حتی به شکل ناقص مطالعه کرد، اما به سنت‌های اسلامی رایج در زمان خود، بیشتر تکیه داشت.

در جریان تغییر مرزها، مذهب زیدی در یمن پا گرفت و متونی مختص امامان زیدی با نوشته «ابوالحسن یحیی بن هادی الی الحق» (متوفای ۲۹۸ ق) آغاز شد. زندگی‌نامه امامان زیدی را علی بن محمد علوی و ابوجعفر کوفی تألیف کردند.^(۱۹) مسلمانان نیمه غربی خلافت در مقایسه با مسلمانان شرق آن ویژگی‌های خاص

داشتند که ضمن تفاوت‌های خاندانی با عباسیان یا خویشاوندی با امویان، با توسعه فرهنگی و بعضی مسائل ادبی آن‌ها مطابقت دارد. فتوحات در غرب نسبت به شرق دیرتر آغاز شد و آن را مردمانی انجام دادند که از جامعه نژادی - فرهنگی خاور نزدیک جدا شده بودند. از این رو تاریخ‌نگاری آن‌جا در مقایسه با شرق دیرتر آغاز شد، اما با این حال نمونه‌هایی را فراهم کرد. از آثار تاریخی نوشته شده در غرب برخی درباره آفریقایه و برخی درباره اسپانیا بودند و بقیه نیز به طور مشترک به اسپانیا و مراکش می‌پرداختند که اغلب تاریخ مشترکی داشتند. نوشته‌های دیگری کل غرب را در زمان «مرابطون» و «موحدین» که در حکومت آن‌ها غرب نسبتاً متحد شد، مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند. مصریان نخستین نویسندگانی بودند که به تاریخ غرب خلافت پرداختند. باید یاد آور شد که مصری‌ها و سوری‌ها در تأسیس و سازمان یافتن حکومت‌های تازه غرب نقش داشتند، اندکی بعد نیز مسلمانان قسمت غربی اطلاعات تاریخی و قضایی مورد نیاز خود را از مصری‌ها کسب کردند. یادآوری فتوح ابن عبدالحکم در این زمینه کافی خواهد بود. رابطه اسپانیا با سوریه در وقایع نامه کوچک لاتینی، به نام «اثر ناشناس قرطبه» ضمن گزارشی از شرق تأیید می‌شود (نیمه قرن هشتم هجری).^(۲۰) سرانجام وقفه سیاسی در روابط شرق و غرب به بی‌توجهی تاریخ‌نگاری غرب به تاریخ مشرق پس از دوران پیامبر ﷺ منجر شد. تاریخ نویسی غرب تا زمان ظهور امویان اندلس که تنها سایه‌ای از سنت‌ها و رسوم اجداد دمشق خود را حفظ کرده بودند، رشد اندکی داشت.

«ابومروان عبدالملک بن حبیب» (متوفای ۲۳۰ق) نخستین مورخ متولد اندلس است که به تاریخ آن سرزمین علاقه‌مند بود. او نیز مطالب خود را به شیوه حدیث می‌نوشت. در قرن چهارم، دوران طلایی خلافت قرطبه، دو نویسنده به تاریخ نویسی اشتغال داشتند: «ابن قوطبه» (پسر زنی کوث) و نویسنده ناشناس «اخبار المجمعه» که مجموعه‌ای از حوادثی است که بیشتر آن‌ها مربوط به گذشته است. ادامه نوشته طبری که بر اسپانیا متمرکز شد از آن «عرب بن سعد قرطبی» بود و به علاقه آنان به تاریخ

شرق خلافت دلالت می‌کند. «العقد الفرید» اثر «ابن عبدربه» حوزه گسترده تری از تاریخ را در برمی‌گیرد. «ابن حزم»، شاعر و فیلسوف، کار خود را بر نسب نامه‌های قبیله‌ای سنتی و تاریخ فرقه‌ها - از نظر امویان - متمرکز کرد و «عبدالله بن بلوغین بن بادیس» (حک ۴۶۹-۴۸۳ق) آخرین امیر زیری غرناطه خاطرات خود را نگاشت.^(۲۱) اما حقیقت این است که با توجه به آثار آخرین مورخان مسلمان، پایه‌گذاران اصلی تاریخ‌نگاری عربی اسپانیا در قرن چهارم، دو مهاجر ایرانی عرب شده بودند؛ یعنی «ابوبکر احمد بن محمد بن سبیر رازی» و پسرش «عیسی بن احمد».^(۲۲) مهم‌ترین نویسنده نیمه نخست قرن پنجم «ابو مروان حیّان بن حیّان» است که درباره تاریخ مسلمانان اسپانیا مطالب نسبتاً کاملی نگاشته است. نسخه خلاصه نوشته او به نام «مُقتَبَس» پنج جلدی بود که تا حدودی چاپ شده است.

هیچ ابزاری دال بر چگونگی آغاز تاریخ‌نگاری عرب در افریقه یا مراکش در دست نیست. امیر اغلبی «محمد بن زیاده الله» و «سحنون» پسر قاضی بزرگ، درباره سلسله اغلبی و آثار زمان آن‌ها کتابی نوشتند که گم شده است و به نظر نمی‌رسد که نویسندگان بعدی از آن استفاده کرده باشند.^(۲۳) کهن‌ترین تاریخی که به طور اتفاقی حفظ شده است به «عبیدیان رستمی خارجی تاهرت» اختصاص دارد که در پایان قرن سوم مؤلفی به نام «ابن صغیر»^(۲۴) که از خوارج نبود آن را نوشت. به قدرت رسیدن فاطمیان و به دنبال آن سقوطشان، در چندین نوشته هم‌زمان آنان یا دوران متأخرتر گزارش شده است که این آثار ناپدید شده‌اند. «کتاب افتتاح الدولة» نوشته «قاضی نعمان» نظریه پرداز بزرگ فاطمیان، اثری مهم و اساسی درباره روزهای آغازین این سلسله است که از این زمان فراتر نمی‌رود، در حالی که «سیره استاذ الجوهر» مجموعه نسبتاً مختصری از مراسلات رسمی اوست. ابن خلدون از «ابن دقیق قیروانی» در قرن پنجم مطالبی نقل کرده است. «تاریخ اغلبیه و المغرب» او اخیراً چاپ شده است.^(۲۵) این نوشته با وجود این که هنوز سندیت آن ثابت نشده است، درباره اغلبی‌ها و منسوب به ابن دقیق می‌باشد. «ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد» و «ابن الاثیر» کار

ابن دقیق را ادامه دادند که «ابوصلت» نیز بعد از آن نوشته ابن الاَبَّار را ادامه داد. (۲۶)

مشخص نیست که در سیسیل در زمینه تاریخ‌نگاری کاری انجام شده باشد، هر چند که شاخه‌هایی از فرهنگ عربی - اسلامی در آن جا یافت می‌شود. «عَمَری» در نوشته خود که در تاریخ کمبریج آمده است مطالبی تألیف کرد که هنوز هویت نوشته او تعیین نشده است. اندکی بعد «محمد بن یوسف الِوَرَّاق» جغرافی‌دان و مورخ، برای یکی از امیران حاکم اسپانیا در قرن پنجم مطالبی درباره مغرب نوشت. نوشته او هم اکنون کم شده است اما «بکری» از آن استفاده کرده بود.

همان طور که از «طبقات ابو العرب» برمی‌آید در مغرب علاقه زیادی به متون زندگی نامه‌ای وجود داشت. بخشی از اثر گمشده «احمد بن ابراهیم بن حَزَّار» پزشک، در حکومت زیربان نخستین در پایان قرن دوم و نیز در میان دیگران مورد استفاده نویسندگان مغربی بعدی مانند نویسنده ناشناس «العیون و الحدائق» بود. در نیمه قرن ششم، پیش از وحدت مغرب تحت حکومت موحدین، «تاریخ القیروان» نوشته «عبدالعزیز بن شدَّاد» اثری است که باید مورد توجه خاص قرار گیرد. این کتاب کل تاریخ افریقا را از زمان فتوحات عرب مورد بحث قرار می‌دهد. این اثر تاکنون پیدا نشده است اما امکان آن وجود دارد که هنوز در شرق موجود باشد. نویسنده در روزهای آخر حیات خود مجبور به مهاجرت به سوریه شد که دست نوشته‌های خود را نیز به همراه برد. تمام مورخان شرق خلافت از «ابن اثیر» و شاگردش «ابن خلکان» گرفته تا «نویری» و حتی «ابن الفرات» اطلاعات خود در مورد افریقه تا آغاز حکومت موحدان را مدیون او می‌باشند.

از روزگار آغازین اسلامی تا قرن یازدهم اثری تاریخی که در مراکش مکتوب شده باشد به دست نیامده است. هر چند تاریخ‌نگاری آن جا تا حدی محلی بود و به امتی با ماهیت سیاسی - عقیدتی خاص گرایش داشت، چنین اجتماعاتی - همانند دیگر گروه‌ها - به داشتن دفاتر ثبت، اساتید و اشخاص موثق خاص خود تمایل داشتند؛ به عبارتی فرهنگ نامه‌های خاص عبادیان، شیعیان، معتزله و دیگر گروه‌ها

وجود داشت. با این همه، تاریخ واقعی آنان زمانی به دست آمد که اقتباسات تا حدی از بین رفته یا با دیگر نوشته‌ها ترکیب شده بودند. ساختار سیاسی منطقه نیز شیوه متفاوتی داشت که تاریخ‌نگاری محلی جزئی از آن بود. فاطمیان پیش از تأسیس اسمی حکومتشان تاریخ کهن تری داشتند که قاضی نعمان آن را توصیف کرده است. او در خارج از قلمرو اسماعیلیان کمتر شناخته شده است. از طرف دیگر، همین تاریخ را یک بار دیگر «ابن اخی محسن» نقل کرده است که نوشته او مورد استفاده بیشتر مورخان به ویژه «ابوبکر عبدالله بن آیبک الدواداری» بوده است.

از مطالب یادشده بر می آید که ملاحظات تاریخی تا حد زیادی در زندگی فرهنگی و اجتماعی رسوخ کرده بود و در نتیجه در آثار بسیاری، تفاسیر تاریخی یافت می شوند.

طرفداران فرقه‌های مختلف به دانستن تاریخ یا آرمان‌های فرقه خود متمایل و نیازمند بودند. این تمایل به رشد نوعی از تاریخ منجر شد که باید آن را «تذکره الأولیاء» نامید و در آن به نسبت افزایش تعداد جماعات تحت نظر یک مرشد، مناقب او افزایش می یافت. از قدیم «اخبارالحلاج»^(۲۷) وجود داشت. مقایسه کتاب «سیره عمر بن عبدالعزیز» که سندی تاریخی و هم‌چنین سیاسی است با «مناقب» که سه قرن و نیم بعد «ابن جوزی» آن را گرد آورد، رشد این نوع نگارش را نشان می دهد. به طور کلی فرقه‌ها از شهیدان خود تجلیل می کردند. از این رو «ابو الفرج اصفهانی» در دوران جوانی خود، فهرستی از علویان مقتول به نام «مقاتل الطالبیین» نوشت.

دوره بعد از کلاسیک

در نیمه قرن پنجم تحولات سیاسی با تغییراتی در روند تاریخ نویسی و سیرکلی فرهنگ همراه بود که نه تنها مرزها را تغییر داد بلکه سبب به قدرت رسیدن طبقه‌ای از اشراف شد که از حدیث یا حادثه و حتی در مواردی از زبان عربی هیچ اطلاعی نداشتند. با این حال در مقایسه با دیگر شاخه‌های فرهنگ تاریخ‌نویسی این تغییرات

مقاومت بیشتری از خود نشان داد، زیرا مواد آن بدون هیچ گونه تلاشی، برای کسب موقعیت در شرایط جدید فراهم می شد.

پیش از دوران بهبود نسبی در پایان قرن ششم، بدشانشی های خلافت عراق و بغداد، رکود و کاهش تعداد تألیفات تاریخی را به خوبی توضیح می دهد. «محمد بن عبدالملک همدانی»^(۲۸) و پس از او «الراقونی» و سپس «ابن الحداد حنبلی» تاریخ نگاری را ادامه دادند که اطلاع مستقیمی از آنان در دست نیست. در واقع هویت همدانی نیز مورد شک است. «بدرالدین العینی» وقایع نگار قرن نهم عبارات خلاصه برگرفته از کتاب «تاریخ مختصر» «محمد بن علی العظیمی» (متوفای ۴۸۳ق) را با بخش هایی از نوشته محمد بن عبدالملک کنار هم قرار داده است که به سختی به ادامه کار طبری مربوط می شود. از طرف دیگر «ابن الفرات» روایات مفصلی از وقایع بین النهرین در آغاز قرن ششم را ارائه می دهد که بسیار شبیه روایات عزالدین ابن اثیر می باشند و به راحتی می توان آن را به ویژه در اوایل قرن بعد، ادامه کار همدانی به حساب آورد. اقتباس های سبط بن جوزی در دوره ملک شاه، کامل الدین بن العدیم (متوفای ۶۶۰ق) و دیگران که آن ها را حفظ کرده اند، مشابه همین موارد می باشد.

ارجاع مورخی چون «ابن اثیر» در منابع خود به «عراقیان» بر وجود منابع چندی از آن نوع دلالت دارد که احتمالاً المثنی هایی از یکدیگر بوده اند و هیچ نویسنده ای نوشته چندان مستقلی نداشت. با این حال باید از «ابن حمدون» دایرة المعارف نویس در اواسط قرن یاد کرد که در دوازدهمین و آخرین کتاب خود «تذکره»، شرح مفصل و با ارزشی از تاریخ ارائه می دهد. او مواد تألیف کتاب را از سوریه جمع آوری کرده بود و به درخواست امیر سوری «ابن العمرانی» عراقی تبعیدی، تاریخ مختصری از خلافت را به نام «الأنباء فی التاریخ الخلفاء» تألیف کرد.

در پایان قرن ششم نوشته ای که اهمیت زیاد داشته اما با تقیدات بیشتری مطرح می شود، از آن «ابن الجوزی» نظریه پرداز مکتب حنبلی است که این مکتب بعدها در عراق و تا حدودی سوریه رواج یافت. او واعظی توانمند بود که مردم را تحت تأثیر

قرار می‌داد و نویسنده آثاری در زمینه‌های مختلف بود که از اخبار و مشاهدات جدلی درباره حیات اجتماعی، اخلاقی و مذهبی انباشته بودند. او نویسنده‌ای خستگی‌ناپذیر بود که در میان نوشته‌های خود، اثری را به نام «المنتظم» تألیف کرد که تاریخی مفصل از دنیای اسلام تا زمان خود اوست.^(۲۹) نیم نخست تقلیدی از کتاب و باقی مانده آن همانند آثار کسانی است که راه طبری را دنبال کرده‌اند. او تضادهای مذهبی و اجتماعی بغداد را به آن مطالب افزود، این مطالب مکمل از مطلعان حنبلی یا از تجربیات شخصی خود او گرفته شده بود. ویژگی اصلی نوشته او اختصاص افق فکری او به بغداد و یا موضوعات مورد علاقه خود او بوده است؛ به عنوان نمونه از جنگ‌های صلیبی هیچ سخنی در نوشته او دیده نمی‌شود. شاید به همین دلیل المنتظم کمتر مورد استفاده نویسندگان بعدی قرار گرفت و تنها نوه سبط بن جوزی در ضمیمه‌های روش‌شناسی کتاب خود «مرآة الزمان» از آن کتاب بهره برد. از منظر حرفه‌ای، المنتظم نخستین نمونه از سبکی است که بعدها دنبال شده است و شامل افزودن مرگ و میرها و مراسم سوگواری (وفیات) به وقایع هر سال بود. «قادیسی» نگارش المنتظم را تا پایان قرن ادامه داد، او نزد سبط بن جوزی شناخته شده بود، اما اثرش گم شده است.

از دیگر سو، شهرت «تاریخ بغداد» گروهی از نویسندگان را واداشت تا دنباله آن را تا زمان خود بنویسند. «سمعانی» در قرن ششم، سپس «ذیبی» و به همان سبک «ابن النجار» در قرن هفتم در این گروه جای می‌گیرند. علاوه بر این سمعانی نویسنده کتابچه با ارزشی نیز می‌باشد؛ کثرت اسامی نویسندگان که تنها معیارشناسایی آن‌ها نسبت (اخذ نام از انتساب به محل) می‌باشد، تمایز میان آنان و تشخیص مکان‌هایی را که نام خود را از آن گرفته‌اند با اشکال روبه‌رو می‌سازد. سمعانی در «کتاب الانساب» نوعی از ثبت را به کاربرد که در مواردی با فرهنگ‌های جغرافیایی قابل مقایسه است و علاوه بر این، همراه نام هر منطقه، اسامی نویسندگان برجسته‌ای را نیز ذکر کرده است که نام خود را از انتساب به آن مکان دریافت کرده‌اند.

جالب است که در دوران سلجوقیان برای نگاشتن تاریخ مورخی وجود نداشت. دسترسی به تاریخ سلجوقیان تنها از طریق تاریخ نویسی عراق و آثار عربی فارسی اواخر قرن ششم میسر می‌باشد که یکی از آن نوشته‌ها در خارج از قلمرو آنها، به درخواست امیری برای تقویت سنت‌های سلجوقی، نگاشته شده است. «عمادالدین اصفهانی» نویسنده «تاریخ سلجوقیان» دوران تحصیل خود را در کشورهای عرب بین‌النهرین و سوریه گذراند. اگر چه او متولد ایران بود و آثارش را به عربی می‌نگاشت اما در روایت حوادث از منابع فارسی و عربی استفاده می‌کرد. او ابتدا از نوشته‌های عراق و سپس از خاطرات شخصی وزیر ایرانی «مشفی الدین ابو نصر انوشیروان بن خالد» کمک گرفت. سرانجام اطلاعات معاصر را از سوریه جمع کرد. اگر چه سبک او یعنی شاخ و برگ دادن زیاد به مطالب برای متخصصان بسیار جالب بود، اما برای خوانندگان عادی مشکل بود، به همین دلیل هم وطن او «البنداری» که به هر دو زبان مسلط بود، نسخه‌ای ساده از نوشته او را فراهم کرد که تنها مدرکی است که هم اکنون در اختیار ما می‌باشد.

«اخبار السلجوقیه» دیگر تاریخ عمومی باقی مانده از سلجوقیان است که یک یا دو نویسنده نه چندان مشهور دارد و از شمال غربی ایران که زبان عربی در آن جا رواج داشت، به دست آمده است. احتمالاً این کتاب را تابکی از آذربایجان نوشته بود و قطعاً شامل اطلاعاتی مربوط به این ایالت بود. اطلاعات مورخان بعدی در مورد ایران در زمان سلجوقیان و قرن ششم، بر پایه این دو تاریخ عربی است.

باید به کتاب «مشارب التجارب» نیز اشاره نمود که «ابن فندق» (علی بن قاسم زید بیهقی)^(۳۰) نویسنده «تاریخ بیهق» (به فارسی)، آن را به زبان عربی به [سبک] تجارب مسکویه تألیف کرد. اطلاعات ما از این کتاب تنها از طریق ابن اثیر است که کتاب در زمان او موجود بود.

از این پس، اگر چه زبان عربی در ایران در مسائل مذهبی و قانونی کاربرد داشت، اما آثار تاریخی به زبان فارسی نوشته می‌شد. «محمد بن احمد بن علی نسوی» آثار

خود، از جمله زندگی نامه سرور سابق خویش را به زبان عربی نوشت. او به علت مقام برجسته خود در زمان «جلال الدین منکوبرنی» (حک ۶۱۷-۶۲۸ ق) مجبور بود زبان عربی را بداند. سرانجام ماجراجویی های جلال الدین سبب شد که نسوی در کشوری عرب زبان، چشم از جهان فروبندد. او در این محل سرگرم نوشتن مطلب برای خوانندگان و کفیل عرب زبان خود بود.

وضعیت در سوریه متفاوت بود این سرزمین و نیمه شرقی آن از نظر سیاسی بسیار تقسیم شده بود و در هر مرکزی حوزه های ادبی کوچک دایر و نویسنده ای در آن سرگرم نگاشتن تاریخ محلی آن منطقه بود. تجزیه سیاسی کشور و تأثیر لهجه های مختلف در سبک نگارش، بیانگر بی توجهی نسل های بعد به حفظ این آثار می باشد و نویسندگان بعد به ندرت عناوین آنها را ذکر کرده اند. آخرین تاریخ مهم مکتوب در سوریه، کتاب «یحیی بن سعید انطاکی» (متوفای ۴۵۸ ق) است که آن را در فضای مسیحی بیزانس تألیف کرد. او در اصل، مسیحی متولد مصر بود که به عربی می نوشت، این زبان در انطاکیه همانند ایالات مسلمان نشین رواج داشت.

به مدت یک قرن یا بیشتر هیچ اثر قابل توجهی در تاریخ تألیف نشد، تنها می توان - بدون هیچ ادعایی در مورد جامعیت فهرست - چند اسم را نام برد؛ به عنوان نمونه: در نیمه اول قرن پنجم «ابوغال المَعْرِي»^(۳۱) از خانواده سرشناس «مَعْرَاة النعمان» که شاعر بزرگ «ابو العلاء المَعْرِي» از آنها بود؛ در ربع نخست قرن ششم «همدان بن عبدالرحیم» نویسنده تاریخ فرانک ها که داروساز نیز بود؛^(۳۲) اندکی بعد دو نویسنده که مهم به نظر می آیند اما نوشته هایشان ناپدید شده است: «علی بن مُنْقِذ» از خاندان مشهور منقذ و «عظیمی». تاریخ علی بن منقذ منبعی برای اطلاعات موجود در تاریخ های بعدی بود،^(۳۳) اما به زودی با شهرت و سرانجام بدی مواجه شد. احتمالاً آن نوشته بویی از تشیع برد و به همین دلیل نیز حفاظت نشد. از عظیمی تاریخ مختصر بسیار مفیدی باقی مانده است، اما او اثر بسیار مهم تر دیگری نیز تألیف کرد که در «بُتْیَه» کمال الدین بن العدیم از آن نقل شده است. او از دید بومی حلب می نوشت و

هیچ تمایلی به حمایت از مذهب خاصی نداشت.^(۳۴) پیدایش تاریخچه مشهور «بوستان» که میان خاندان‌های نویسنده حلب و سوریه شمالی پیوندی ایجاد کرد، دلیل مناسبی برای ادامه بررسی تاریخ تا پایان قرن ششم می‌باشد.

در این زمان بار دیگر وضعیت مرکز جنوب و سوریه دگرگون شد. این وضعیت به دلیل حاکمیت فاطمیان بود که وحدت نسبی ایجاد کرده بود، با این حال اتابکان دمشق این یکپارچگی را به مدت نیم قرن حفظ کردند. تنها نوشته شناخته شده بسیار مهم در این حوزه «تاریخ دمشق» می‌باشد که در آن «ابن قلانسی» تاریخ شهر و ایالت خود را از اواسط قرن چهارم تا سال ۵۵۵ق شرح داده است. با وجود ارزش سندی فراوان این اثر، نویسنده در چشم پوشی از حوادث نامناسب به خود تردیدی راه نداده است. سرانجام در حوزه تاریخ محلی، «تاریخ میا فارقین» نوشته «ابن الأزرق الفارقی» در دیار بکر قرار دارد. این تاریخ مهم در دو نسخه موجود است که هیچ محقق در قرن آخر (یعنی تا سال ۵۷۲ق) آن را بررسی نکرده است.

بدیهی است همه این آثار تاریخی که به دلایل عملی به دوران زندگی نویسنده محدود بودند، براساس منابع شفاهی و تجربیات خود نویسنده تألیف می‌شدند. این تجربیات را می‌توان به پایانی ترین بخش‌های تواریخ نسبت داد که خود در گذشته‌ای دور تر ریشه دارند. در این میان «تاریخ دمشق» که با سبک روایی و زنده اغلب رنگ لهجه محلی به خود گرفته، قابل ذکر است. از سوی دیگر در تاریخ محلی دوره‌های پیشین مانند آثار «ابن الأزرق» و «عظیمی» از منابع مکتوب استفاده شده است. این نویسندگان به مدارک بایگانی‌ها نیز دسترسی داشته‌اند.

دانستن نحوه دسته‌بندی خاندان منقذ چندان ساده نیست، چند نفر از آنان از جمله علی به تاریخ نویسی پرداخته‌اند. مشهورترین عضو این خانواده «أسامه» (متوفای ۵۸۴ق) نویسنده کتاب منحصر به فرد و مشهور «کتاب الاعتبار» می‌باشد که امروزه شناخته شده است اما کل روایت عرب آن را نادیده گرفته است. در این کتاب، اسامه بدون در نظر گرفتن ترتیب وقایع، با خود انگیزگی زیاد سفرهایی را انجام می‌داد که

گاه شرایط اندوه‌باری داشت و ضمن آن سفرها مطالب خود را جمع می‌کرد؛ او سفر خود را از زادگاهش «شیزر» در «اورنته» آغاز کرد و در زمان حکومت آخرین فرد فاطمیان به دیار بکر و مصر رفت. سفر او سرانجام به خدمت نزد صلاح‌الدین ایوبی خاتمه یافت. گزارش‌های او در مورد جنگ‌های محلی و هم‌پیمانی‌های کم‌اهمیت با فرانک‌های لاتین شرق در دو یا سه دهه بعد از نخستین جنگ صلیبی، جالب توجه است.

در حوزه زندگی نامه‌نویسی، «ابن عساکر» فرهنگ عظیم شهر دمشق را گردآورد که با نوشته کاتب بغدادی در مورد شهر بغداد در قرن پیشین برابری می‌کرد. او در مورد جنبه‌های غیر مذهبی زندگی با دیدی بازتر عمل کرده بود. این تمایل در قرن بعد، به ویژه در «بُصَیَّه» نوشته کمال‌الدین بن العدیم، بیشتر ظاهر شد. در این جا باید از کتاب ابن عساکر در مورد فضایل اورشلیم نام برد که علیه بازپس‌گیری آن جا به دست صلاح‌الدین نوشته شد.

تاریخ نویسی قرن دوم فاطمیان زیاد شناخته شده نیست. به نظر می‌رسد سقوط این سلسله مانع نگارش آثار عمده شد؛ از طرف دیگر فاجعه پیروزی ایوبیان سبب شد که آثار مکتوب، نابود یا پنهان شوند. تنها چند نمونه از آن نوشته‌ها نزد نویسندگانی از اواخر دوره ممالیک مجدداً پیدا شد. دو کتاب تاریخ نسبتاً عمومی این سلسله، روشی یکسان اما جدای از هم را دنبال می‌کردند. یکی از آن‌ها در میانه قرن ششم توسط «المحنک» نوشته شد که تنها نام درباری او ذکر شده و تألیفی از او در دسترس نیست. با این حال بخشی از آن منبع اصلی مورد استفاده «جمال‌الدین ابوالحسن علی بن ظافر الازدی» در اواخر قرن و «محمد بن علی بن مُیسِر» (متوفای ۶۷۷ق) در آغاز زمامداری مملوکان بوده است. برخلاف آن، تاریخ «ابن طُویر» ترکیبی از روایت مفصلی از حوادث قرن ششم تا پیروزی ایوبیان می‌باشد و نویسنده ضمن تاریخ، به بحث اصولی و عمیق از سازمان‌های سلسله منقرض شده می‌پردازد و معتقد است حکام جدید باید آن را مراعات کنند؛ این امر از عنوان کتاب، «نزهات

المقلتین فی اخبار الدولتین» برداشت می‌شود. با وجود اهمیت زیاد این نوشته، پیش از پایان قرن ششم هیچ نویسنده‌ای از آن نام نبرده‌است. به نظر می‌رسد در این زمان ابن خلدون بدون اشاره صریح به نام کتاب از آن استفاده کرده است. «ابن الفرات» که در آثار خود از منابع زیادی بهره گرفته‌است، به دلیل اقتباس اطلاعات مربوط به دومین قرن حکومت فاطمیان، تا حد زیادی مدیون این کتاب می‌باشد. «مقریزی» و «ابن تغری بردی» نیز از آن استفاده کرده‌اند. با سقوط تاریخ‌نگاری مصر، سکوتی بر نوشته ابن طویر حاکم شد تا حدی که امروزه زمان نویسنده آن مشخص نیست.

افزایش قدرت وزیران سبب نگارش تک‌نگاری‌هایی در مورد «افضل، المأمون البطایح و طالع بن رزق» شد. هر چند این نوشته‌ها نسبتاً به رقابت‌های سیاسی محدود می‌شوند، اما در مورد زندگی اداری وزیران، اطلاعات غنی‌ای داشتند. این آثار تا زمان مقریزی موجود بودند، اما امروزه هیچ یک از آن‌ها به شکل اصلی خود حفظ نشده‌اند. در کنار تک‌نگاری‌ها «الاشارة إلى من نال الوزارة» تألیف «علی بن صیرفی» (متوفای ۵۴۲ق) خلاصه‌ای شایان ذکر در تاریخ وزرا می‌باشد. صیرفی مقام وزارت عظمی را در آغاز قرن ششم داشت.

نوشتن تاریخ به زبان عربی در مصر با «کتاب السیر» اثر «سادیروس بن المقنع» و به ویژه با نوشته‌ای منتسب به مهاجرت ارمنیان اثر «ابوصالح» در مورد کلیساهای مصر، ادامه یافت.

زامداری فاطمیان با تسلط صلیحیان بر یمن مقارن بود. آنان رعایای وفادار فاطمیان بودند، با این حال بقایای جماعات زیدی و شافعی در آن‌جا حضور داشتند که صلیحیان آنان را طرد نکردند. هر کدام از این گروه‌ها کتاب‌های خاص به خود را داشتند. مهم‌ترین آثار درباره آن‌ها تاریخچه‌ای است از «لاهیجی» که چندان محتوای آن مشخص نیست و نوشته‌ی ادبی‌تر، اثر «عمارة بن ابی الحسن الحکمی» می‌باشد. شهرت صلاح الدین ایوبی که در میان امرای ترک به فرهنگ عربی‌گرایش داشت، نویسندگان چندی را دور خود جمع کرد. پیش از این نام عماد الدین اصفهانی در

رابطه با تاریخ سلجوقیان ذکر شد و آن کتاب را زمانی در سوریه تألیف کرد که به خدمت صلاح‌الدین در آمد، در مقابل تقریباً همه آثار او به هدف نوشتن تاریخ این حاکم ایوبی بود. مهم‌ترین بخش نوشته او «برق الشام» گزارشی از دوران قهرمانی صلاح‌الدین می‌باشد که تا پایان حکومت او ادامه داشت و شامل توصیفی از پیروزی بر اورشلیم، استقلال سوریه و فلسطین از دست فرانک‌ها و مقاومت در مقابل سومین جنگ صلیبی است.

این کتاب به سبکی شایسته سلطان عالی قدر نوشته شده است، اما در واقع او تاریخ سلجوقیان را نیز آورده است. با این حال نباید این اضافات را زبانی بر صحت کار دانست. علاوه بر این، نویسنده که در اصل مسئول مراسلات صلاح‌الدین بود، مجبور بود مثال‌های بی‌شماری را ارائه دهد که ارزش سندی و وثوق اسنادی زیادی دارند. عمادالدین به عنوان نویسنده‌ای صاحب سبک، مشهور است که در نوشته خود از نسخه‌برداران زیادی کمک می‌گرفت، تنها بخش نخست نوشته او به دست ما رسیده است. گفته شد البنداری که به نوشتن تاریخ سلجوقیان اقدام کرده بود، کتاب عمادالدین را خلاصه کرده است، از نسخه مجمل نیز تنها مطالبی درباره سال‌های پایانی باقی مانده است. «ابوشامه» در قرن بعد این نسخه را در نوشته خود آورده است. عمادالدین بخشی از اثر مهم خود را به بازپس‌گیری اورشلیم، به دلیل اهمیت خاص آن، اختصاص داده است و درباره نُه سال باقی مانده زندگی صلاح‌الدین، دو جلد دیگر در ادامه «برق» نوشت که ابوشامه آن‌ها را حفظ کرده است. علاوه بر این، او گلچینی از اشعار زمان خود را به سبک «یتیمه الدهر» ثعالبی، همراه با یادداشت‌های تکمیلی در مورد شعر، گرد آورده است.^(۳۵)

باید از همکاری و دوست عمادالدین یعنی «عبدالرحمان بن علی» نیز نام برد که به «قاضی فاضل» (متوفای ۵۹۶ق) معروف بود، اگر چه او اصالت مصری داشت اما از سبک مزین و متکلف لذت می‌برد. نوشته‌های این دو سبب شهرت صلاح‌الدین ایوبی شد. در «برق» نقل‌هایی از مراسلات اداری فاضل و عمادالدین دیده می‌شود.

علاوه بر این، قاضی فاضل که در کارهای اداری داخلی دخالت داشت و در بیشتر دفترخانه‌ها خدمت کرده بود، روزنامه‌ای از وقایع و اختلافات داخلی تألیف کرد که بعدها قصد ویرایش و چاپ آن را داشت. در این کار، او از کمک «ابو غالب شیبانی» بهره‌مند شد که به دلیل خلاصه کردن و ادامه کار طبری مشهور است. روزنامه فاضل در زمان مقریزی^(۳۶) هنوز موجود بود. برخی از نامه‌های او که محتوای متفاوتی دارد در حال حاضر در دست است.

این دوران با اوج فعالیت‌های فرقه اسماعیلیه (حشاشیان) در سوریه همراه است که هیچ تاریخ مدونی از آنان در دست نیست، اما زندگی نامه نیمه حقیقی - نیمه افسانه‌ای «رشیدالدین سنان» پیشوای بزرگ این فرقه که با صلاح‌الدین معاصر بود، به دست آمده است.^(۳۷)

در مقابل، تقسیمات سیاسی که سبب تشویق نگارش تاریخ‌های محلی انجام شد، توالی سلسله‌ها و یا حتی اشخاص و وجود علاقه به امت اسلامی نیز سبک جدیدی از نگارش را تشویق کرد. در واقع تلاش می‌شد که شرح تاریخی وقایع با روایت حوادث همه دنیای اسلام ترکیب شود که تنها در یک مورد به موفقیت رسید. هنگامی که مراجعه به تاریخ‌های خاص شاهان، سلسله‌ها و تاریخ‌های محلی امکان داشت، مناسبت‌ترین روش ثبت، به ترتیب آوردن اقدامات مربوط به افراد در یک تألیف عمومی بود. «ابن بابا القاشی» حدود سال ۵۰۰ق و اندکی بعد نویسنده ایرانی کتاب «مجمل التواریخ» تا حدی این کار را انجام دادند. «اخبار الدول المنقطعه» نوشته «ابن ظافرازدی» نمونه جالبی از این نوع نگارش در حوزه اعراب می‌باشد. مدتی بعد مؤلفان روشنفکری مانند نویری، رشیدالدین (در ایران) و حتی ابن خلدون به این شیوه عمل کردند.

در این مورد مناسب است به نوعی تاریخ‌نگاری توجه شود که در مقایسه با تاریخ‌های مکتوب در بیزانس و یا مکتوبات شرق و غرب، تاریخ مختصر خواننده می‌شود. البته در میان افراد بی تفاوت به تاریخ تا متخصصان آن، گروهی به خواندن

روایات تاریخی کوتاه علاقه‌مندند، هم‌چنین محققانی برای کسب سریع هم‌فکری به نوشته‌های آماده مراجعه می‌کنند. برای استفاده این گروه‌ها ضروری است که مجموعه‌ای از اقتباس‌ها و یا خلاصه‌ها گردآوری شود. البته نمی‌توان تمام این نوشته‌ها را آثار تاریخ‌نویسی خواند. با این حال هدف آن‌ها کاربرد و انتشار فرهنگ تاریخی است. این چکیده‌ها نشان می‌دهند که مؤلفان چه مسائلی را برای معاصران خود مفید می‌دانسته‌اند. هم‌چنین بدیهی است که برای مورخان امروزی این آثار اطلاعات چندان عمده‌ای ندارد. با این حال ممکن است که آن‌ها حاوی بخش‌هایی از منابعی باشند که بعدها مفقود شده‌اند. این تاریخ‌های خلاصه شده همه یک‌دست نیستند. برخی از آثار از نظر ظاهری به یادداشت‌های ساده‌ای شباهت دارند که تنها از طریق دیگر اطلاعات قابل درک‌اند و برخی دیگر شکل داستان‌های خواندنی را دارند. نویسندگان تاریخ‌های مختصر نیز اغلب همان مؤلفان آثار مبسوط می‌باشند، در برخی موارد ممکن است نویسندگان همگامی که تاریخ مبسوط را می‌نگارد خلاصه آن را در سال‌های پایانی کتابش بیاورد. نمی‌توان گفت که همیشه تاریخ مختصر، خلاصه از تاریخ طولانی‌تر است. اغلب در این حوزه به دو شیوه مستقل عمل می‌شد: ممکن است تاریخ خلاصه ادامه تاریخ قدیمی باشد که در آن هیچ اشاره‌ای به آثار مفصل‌تر همان نویسنده نشده‌است، گاه تاریخ مختصر پیش از اثر مفصل‌تر نوشته می‌شد؛ به عنوان نمونه «ابن واصل» کتاب «التاریخ الصالحی» خود را پیش از نوشته گسترده «مفرج» نوشت و «ابن ابی‌الآدم» تاریخ مختصر خود را پس از نوشته مفصل‌تر خویش تألیف کرد. «ابن النظیف» نیز کل بخش تاریخ مختصر خود را از «بوستان» نسخه‌برداری کرد. افزایش تعداد تاریخ‌های مختصر، در دوره بعد از کلاسیک نشان دهنده مردم‌پسند بودن این فرهنگ است.

حکومت ایوبیان، دوران رشد و شکوفایی تاریخ‌نگاری سوریه و جزیره بود که تا دوران نخستین حکومت ممالیک ادامه یافت، اما بعد از آن تاریخ‌نگاری سوریه پا به پای تاریخ‌نویسی مصر پیش رفت و سرانجام سوریه به دلیل داشتن اهمیت بین‌المللی

در تاریخ عمومی خاور نزدیک، مکان نخست را از آن خود کرد. آخرین عربی نویسان ایران، هنگامی که بغداد دیگر مرکزیت خود را از دست داد، به غرب و به ویژه سوریه روی آوردند، همین مسئله در مورد افرادی از غرب خلافت، به ویژه اسپانیا، پس از شکست مسلمانان در مقابل حرکت باز پس‌گیری سرزمین‌های اسلامی توسط مسیحیان نیز صادق است. البته مصر هم همین وضعیت را داشت، با این تفاوت که فرمانروایان آنجا ارتباط خود را با سوریه حفظ کرده و در سوریه بسیار فعال بودند. سقوط فاطمیان و اشغال مقامات مهم به دست تازه واردان آسیایی که سنت‌هایی متفاوت با خود داشتند، سبب ایجاد وقفه در رشد فرهنگ عمومی مصر شد و تا ظهور ممالیک به آن دست نیافتند.

«ابن ابی طیّ» آخرین نماینده خانواده بزرگ شیعی حلب، نخستین نویسنده مهم بازمانده از قرن گذشته می‌باشد که شاهد سنی شدن عده زیادی از هم مسلکان خود بود. او در تهیه اسناد و مدارک اصلی یا برگرفته از تاریخ‌های محلی، مرهون پدرش بود. کتاب «المعادن الذهب» او که تاریخ عمومی دنیای اسلام است به جز بخش‌های اقتباس شده از عزالدین بن شداد و بخش‌های مربوط به قرن ششم، به دست نیامده است. مشاهدات او مربوط به دوران سلجوقیان و زمامداری صلاح الدین می‌باشد. از طرف دیگر، مطالب او در مورد تاریخ سوریه شمالی، برخلاف مطالب او در مورد تاریخ دمشق، برگرفته از ابن قلانسی است. متون خاص تاریخ مصر از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، به طوری که نویسنده دیگری چون «شهاب الدین ابوشامه» سنی با وجود حذف نام ابن ابی طیّ از فهرست منابع خود، نمی‌تواند از ذکر نام او در بخش‌های مربوط به سلطنت نورالدین محمد بن زنگی و سال‌های آغازین حکومت صلاح الدین ایوبی، خودداری کند. نوشته‌های او در مورد تاریخ نیمه اول قرن ششم هنوز از اهمیت خاص برخوردارند. اگر چه مطالب او تنها در تاریخ «ابن الفرات» باقی مانده است اما تا مدت زیادی نادیده گرفته شده بود و ترجمه یا چاپی از آن وجود نداشت. ابن ابی طیّ بعد از اثر مفصل خود، زندگی نامه «الملک

ظاهر» پسر صلاح الدین و حاکم حلب را نوشت. او «یاقوت» را که یادداشتی به وی داده بود ملاقات کرد. آن یادداشت را «صفدی» آورده اما عمداً از نسخه‌های خطی «ارشاد»^(۳۸) حذف شده است.

شهر کوچک حماة تا آغاز قرن هشتم مرکز قابل توجهی برای مورخان بود که در دوران امیر «ابوالفداء» به اوج خود رسید. علاوه بر این، نخستین نماینده این گروه «محمد بن عمر بن شاهنشاه بن عمر» نوه صلاح الدین و حاکم شهر بود. کتاب «المزمار الحقایق» او با توجه به بخش جدید الکشف آن اقتباسی از نوشته عماد الدین است که روایات خاندانی و اسناد تکمیلی غیر قابل اعتماد بغدادی نیز به آن اضافه شده است. قاضی «ابن ابی الآدم» که رساله‌ای در مورد منصب قضا داشت، تاریخ عمومی مبسوطی تألیف کرد که هر چند رونوشت کاملی از آن در اسکوریال تا آتش سوزی قرن یازدهم موجود بود، اما متأسفانه تنها بخش‌هایی چند از آن باقی مانده است. او درباره بغداد و سیسیل مطالبی نوشته است. تاریخ مختصر او یعنی «التاریخ المظفری» که به «مظفر حماة» اهدا شد، به دست آمده است. با وجود این، تنها سال‌های پایانی آن از ارزش سندی خاص برخوردار است. این اثر پس از تاریخ مفصل او نوشته شده اما تأثیر چندانی از آن نپذیرفته است.

دیگر نویسندگان روایی حماة، چون «ابن النظیف» و «ابن واصل» نیز باید ذکر شوند. ابن النظیف که دورانی از اشتغال خود را در خدمت صاحب «قلعه الجعبر» گذراند دو اثر تاریخی به صورت مبسوط و مجمل نوشت که پایه و سندیت آن معلوم نیست. تاریخ مبسوط او گم شده است و در مورد وجود آن اطمینانی نیست. دومین اثر او که نسخه خطی آن اخیراً به صورت رونوشت چاپ شده است، وقایع را تا قرن ششم از روی یوستان، به شکل بسیار خلاصه آورده است. او در ادامه اطلاعات مهمی در مواردی مانند سیسیل و اقلیت ترک آسیا آورده است.

با این حال «عزالدین بن اثیر» مهم‌ترین نویسنده این دوران و یکی از مورخان بزرگ عرب مسلمان می‌باشد. او از خانواده‌ای ثروتمند در جزیره ابن عمر متولد شد

که همزمان از این خاندان دو برادر برخاستند. یکی از آنان وزیر مجدالدین ایوبی شد برادر دیگر از نوشته‌هایش به «ضیاء الدین» شناخته شده است. ابن اثیر با حکام، به جز در هزینه‌های زندگی که بخشی از آن در نتیجه التفات زنگیان موصل به دست می‌آمد، ارتباطی نداشت، اما وفادار و خادم آنان بود. به نظر می‌رسد که او سرگرم تهیه کتابی برای همکاران دین‌گرای خویش بود، تا تمام اطلاعات مورد نیاز آنان را فراهم کند. این امر و مسائل دیگر سبب شد «تاریخ اتابکان موصل» را بنویسد که هدف از آن دسترسی به ارزیابی صحیح نورالدین و صلاح‌الدین بود. این کتاب نقطه آغازین تألیف «الکامل فی التاریخ» شد که آن را تحت حمایت «بدرالدین لؤلؤ» وارث زنگیان به پایان رساند. از ویژگی‌های ابن اثیر، سبک روشن و دقت او در توضیح مسائل به هنگام نیاز می‌باشد که سبب شد در شرح و تفصیل خود از چهارچوب وقایع‌نگاری فراتر رود. کثرت مدارک او قابل توجه می‌باشد، در دوره‌های نزدیک‌تر به زمان خویش او از بایگانی‌های بغداد، موصل، دمشق و دیگر نواحی استفاده کرده است. از طرف دیگر هر چند او اطلاعی از ایران نداشت، اما مستقیماً با تاجران، سفیران و دیگر افراد پرسش و نقل می‌کرد.^(۳۹) در تاریخ قرن‌های پیشین او بر کتاب طبری تکیه داشت که خلاصه مفصلی از آن را نوشت، اما مشخص نیست که او این کار را با استفاده از خلاصه‌های پیشین انجام داده است یا نه. در مورد حوادث قرون چهارم تا ششم او گروهی از نویسندگان عراقی یادشده، همانند نویسنده المنتظم را می‌شناخت و حتی خود وی بر نوشته ابن قلانسی سوری مطالبی افزود. او نخستین نویسنده مشهور شرق است که از منابع اسلامی غرب مانند «عبدالعزیز بن شداء» که به دمشق مهاجرت کرد و «ابو بکر احمد بن محمد الرازی اسپانیایی» استفاده کرده است. او از همه قسمت‌های این منابع خلاصه‌ای برگرفت.

در سی سال پس از ابن اثیر، سه نویسنده عمده قابل ذکرند: سبط بن جوزی، نوه دختری ابن جوزی که مانند پدر بزرگش واعظی بود که می‌توانست مردم را جذب کند، او مذهب شافعی داشته و ساکن سوریه بود که به خدمت ایوبیان در آمد. او در

کتاب «مرآة الزمان» خود مدرکی دال بر استفاده از اطلاعاتی مشابه با الکامل ارائه نداده است. گاه او از کاربرد روایتی که مورد ذمّ پیشینیانش بود اجتناب می‌کرد و از منابع موجود - از جمله «المنتظم» پدر بزرگش - نسخه برداری می‌کرد. او در نوشته خود وقایع سال‌های ۴۴۸-۴۷۹ق را لغت به لغت از پسر هلال صابی نقل می‌کند. در مورد زمان خود، اطلاعات مفصلی همراه با اقتباساتی از خاطرات دوستش سعدالدین ارائه داده است. بخش عمده نوشته او بر عراق متمرکز است، سرزمینی که مهم‌ترین مورخان درباره آن مطلب نگاشته‌اند. با توسعه عراق او به طور فزاینده‌ای به تاریخ سوریه می‌پردازد و آن را تا سال ۶۵۳ق اندکی پیش از مرگ خود، ادامه می‌دهد. او با افزودن وثبت حوادث متوفیات هر سال به نوشته پدر بزرگ خود در مورد سوریه ادامه می‌دهد و وقایع مربوط به سال‌های مرگ رهبران سیاسی را درون مطالب روایات متفرقه می‌آورد. از این زمان به بعد این شیوه تاریخ نویسی ابتدا در سوریه و دمشق و سپس در سراسر قلمرو ممالیک به کار گرفته شد. نظم خود به خود اطلاعات مرآة به شکل سال‌شمار، آن را منبع مطلوب و قابل استفاده‌ای - حتی بیشتر از الکامل - نزد مورخان بعدی ساخت.

شهرت «شهاب‌الدین ابوشامه» دمشقی به دلیل «کتاب الروضتین» او می‌باشد که آن را از تاریخ حکومت نورالدین و صلاح‌الدین آغاز می‌کند. این کتاب به دلیل ترکیب نسخه‌های عمادالدین اصفهانی (به سبک ساده)، عزالدین بن شداد، ابن ابی طیّ و ابن اثیر به موفقیت دست یافت. البته اقتباس‌های فراوان از نامه‌های عمادالدین اصفهانی و دوستش قاضی فاضل منظور نظر نیست. بعدها او با الهام از سبط بن جوزی ذیلی نوشت که رفته رفته در پایان نوشته اطلاعات خود را وارد کرد.

با وجود در دسترس بودن نسخه‌های خطی خوب از «ابن واصل» تا کنون نوشته او مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. او بومی حماة بود که در حکومت آخرین فرد ایوبیان، «الصالح»، در مصر اقامت گزید و برای حاکم مصر یک تاریخ عمومی تا سال جلوس او در ۶۳۵ق تألیف کرد. این اثر خلاصه و ادامه نوشته طبری با استفاده از منبع

واسطه دیگری می‌باشد. او هیچ اطلاعی از کتاب «الکامل» نداشت و موفقیت فزاینده الکامل و مرآة سبب شد تا نوشته واصل به دست فراموشی سپرده شود. اندکی بعد از سقوط ایوبیان، ابن واصل، تاریخ عمومی این سلسله را به نام «مُفْرَج الْكُرُوب» تألیف کرد که منبع مهمی برای تاریخ این مورد می‌باشد. نویسنده با فراتر رفتن از افق سیاسی این سلسله، موضوعات مختلف را با دیدی باز بررسی کرده‌است. سبک او روشن و ساده است و علت این که چرا تا اواسط قرن حاضر این کتاب چاپ نشده و چرا چاپ این کتاب هنوز کامل نشده است و یا چرا تنها خلاصه و قسمت‌هایی از آن به زبان‌های اروپایی ترجمه شده‌است، هنوز نامعلوم است. در زمان پایان این کتاب، ابن واصل از وجود کتاب‌های الکامل و زُبده آگاه شد اما او بخش اساسی اطلاعات و مدارک کتاب خود را از دوستی‌هایش به دست آورد.

تأخیر در انتشار یک نوشته تاریخی خارج از منطقه تألیفی خود، جالب توجه است. ادامه کار طبری نوشته «ابو محمد عبدالله بن احمد الفرقانی» - که هم اکنون موجود نیست - در زمان خود او در مصر و سوریه مشهور بود، اما هیچ‌گاه در مغرب اسلامی یا عراق دیده نشد. در سال ۶۴۵ق که ابن واصل کتاب «التاریخ الصالحی» خود را در مصر به پایان رساند، از وجود کتاب «الکامل» که در سال ۶۲۶ق تألیف شده بود اطلاع نداشت، اما پانزده سال بعد، از وجود این کتاب آگاهی یافت و از آن در کتاب خود مُفْرَج استفاده کرد. با این حال، در همین زمان از وجود «مرآة الزمان» نوشته سبط بن جوزی که در سال ۶۵۳ق به اتمام رسید کاملاً بی‌خبر بود، در حالی که سبط بن جوزی از وجود «تاریخ اتابکان» ابن اثیر خیر داشت ولی الکامل را نمی‌شناخت. به مدت چندین نسل دو گروه از مورخان، حتی در نواحی نسبتاً نزدیک همچون مصر و سوریه، کاملاً جدای از هم عمل می‌کردند.

در طی این دوره، دو نوشته با اهمیتی مشابه در حلب توسط «کمال الدین بن العدیم» و «عزالدین بن شداد» نگاشته شد. ابن العدیم از خانواده‌ای شیعه و مهم بود که در قرون نخستین سنی شده بودند. او دو اثر مرتبط با یکدیگر «زبده» و «بُقْیة» را

نوشت. زبده تاریخ حلب و حومه آن است که در زمان زندگی خود نویسنده جزئیاتی به آن افزوده شد. در قرن ششم منابع او تقریباً همان منابع «ابن ابی طی» بودند اما به گونه‌ای متفاوت از آن‌ها استفاده شده بود. علاوه بر این به نظر می‌رسد که نویسنده از اسلاف شیعه خود بی‌اطلاع بوده است. سبک او محدود بود و منابع به ندرت نام برده شده‌اند. بقیه حجم بیشتری داشت و به اتمام رسیدن آن مشخص نیست. به هر روی در پایان قرون وسطی تنها ده مجلد از آن در نواحی مختلف وجود داشت؛ نه جلد که یکی از آن‌ها در دو نسخه موجود است، هنوز کاملاً چاپ نشده‌اند. بقیه شبیه دیگر فرهنگ‌های شهرها بود و در مورد حلب نوعی فرهنگ لغت نامه‌ای بود که در شیوه و روش کلی خود با دیگر نوشته‌ها تفاوت داشت. نویسنده اهمیت زیادی به امیران و اشراف سیاسی داده است و نوشته‌اش را همراه با ذکر نام منابع زبده یک‌جا می‌آورد. مجلد نخست کتاب در مورد جغرافیا و فضایل می‌باشد. زبده مدت زیادی شناخته شده و مشهور بود، اما اخیراً به طور کامل چاپ شده و ترجمه ناروایی از آن به فرانسه صورت گرفته است.^(۴۰)

عزالدین بن شداد که پس از حمله مغول به مصر مهاجرت کرد، بخش‌های اصلی کتاب خود «اعلاق الحضرة» را پیش از مهاجرت از حلب جمع‌آوری کرده بود. این نوشته که احتمالاً دیگران ادامه آن را نگاشتند، در سه قسمت جغرافیای اداری و تاریخ بین‌النهرین علیا که مؤلف مقام برجسته‌ای در آن‌جا داشت و سوریه شمالی از جمله حلب، همه آثار تاریخی را توصیف و سرانجام به طور خلاصه‌تر سوریه جنوبی را بررسی می‌کند. او در اطلاعات تاریخی خویش به طور گسترده از نوشته ابن اثیر بهره جسته است و آن را تا زمان خود ادامه می‌دهد، او هم‌چنین از وجود آثار ابن ابی طی اطلاع داشت.

تفاسیر منابع تقدّم سوریه را در حوزه تاریخ‌نگاری این عصر مورد تأکید قرار می‌دهد. باید افزود که سوریه شاهد ظهور نوع جدیدی از فرهنگ زندگی نامه‌نویسی بود که در آن آثار یاقوت، قفطی (مصری مقیم حلب)، ابن ابی اصبیعه و ابن خلکان

دیده می شود.

مصر در تاریخ‌نگاری این عصر نقش اندکی داشت. با این حال ذکر نام مؤلفی که در زمان آخرین فرد ایوبیان و در آغاز عصر مملوکان فعال بود به نظر مناسب می آید. «ابن مؤیسر» که سالنامه‌های او از مصر به شکل ناقص در دست می باشد و مقریزی از آن‌ها نسخه برداری کرده است، تنها منبع معتبر اصلی در تاریخ پایانی فاطمیان به حساب می آید.^(۴۱)

نوشته او تا زمان ایوبیان ادامه یافت، اما وجود منابع دیگر که خود وی نیز از آن‌ها استفاده کرده بود، موجب شد نقل از او کمتر شود.

مسیحیان و مسلمانان مصر به یک اندازه به گذشته علاقه مند بودند، که این علاقه سبب ایجاد افسانه فراعنه مصر شد. باید از نوشته‌ای در قرن یازدهم نام برد که «پ، وایتر» آن را تحت عنوان *L'Egypte dumurtada Fil du Gaphiphe* ترجمه و ویرایش کرده است. شهرت کنونی کتاب مدیون گم شدن نسخه خطی اصلی و معلوم نبودن هویت نویسنده آن است.^(۴۲)

اگر چه خاطرات اُسامه هم چنان در میان متون تاریخی عرب منحصر به فرد باقی مانده است، اما از دوران ایوبیان سه مجموعه دیگر خاطرات نیز در دست می باشد. «عبداللطیف بغدادی» پزشک، که خلاصه‌ای از همه چیز را یادداشت می کرد، خاطرات خود را در باره تاریخ زمان خود می نگاشت. این خاطرات تنها در بخش‌های پراکنده در نوشته دو نویسنده دمشق (ابن ابی اُصیبعه و ذهبی) به دست آمده است. عبدالطیف ادعایی در مورد تبحر خود در تاریخ ندارد، اما در تاریخ، اطلاعات خود را با مطالبی در شرح آن‌ها ترکیب کرده است. امیر «الملک الناصر داود» رساله‌ای از خود به جا گذاشت که پسرانش آن را به صورت خاطرات پس از مرگ او منتشر کردند. «سعد الدین جوینی» از خانواده‌ای با چهار عضو، «مشهور به پسران شیخ»^(۴۳) روایتی از تجربیات حکومت ایوبیان به جا گذاشته است که چکیده‌هایی از آن در آثار سبط بن جوزی و ذهبی دیده می شود.

در قرون بعد، تاریخ نویسی یمن تا حد زیاد و قابل توجهی گسترش یافت. درباره تاریخ یمن در عصر ایوبیان «ابومحمد یوسف الحُجوری» در قرن ششم کتاب خلاصه‌ای را تألیف کرد.

تهاجم مغول و سقوط خلافت بغداد سبب ناپدید شدن آثار تاریخی‌ای شد که پیش از سال ۶۵۶ق در بغداد موجود بودند. مهم‌ترین مؤلف این منطقه «تاج‌الدین علی بن انحب بن ساعی» (متوفای ۷۶۴ق) بود که نوشته‌ای از او درباره سال‌های نخستین همان قرن پیدا و چاپ شده است^(۴۴)، و در آن نویسنده روایات تاریخی برگرفته از الکامل‌ها و تاریخ‌های مبسوط، مسائل و درگیری‌های جدلی بغداد را کنار هم آورده است. او مطلب خود را از خلافت الناصر (حک ۵۷۵ - ۶۲۲ق) آغاز کرده است.

تشکیل امپراطوری‌های مرابطون و موحدین که سبب اتحاد نسبی مسلمانان غرب خلافت (اندلس و مغرب) شد، شرایط مطلوبی را برای گسترش تاریخ‌نگاری فراهم کرد. اگر چه این نکته صادق است که در مقابل شرق که به غرب توجه داشتند، نوشته‌های تدوین شده در غرب به امور شرق بی‌توجهی بیشتری نشان دادند. با کاهش تسلط مسلمانان بر اسپانیا بسیاری از نخبگان آن‌جا به شرق مهاجرت کردند، این خلدون نیز پس از مدتی اقامت در اسپانیا از آن‌جا مهاجرت کرد. «ابوالحسن علی بن موسی بن سعید المغربی» جغرافی‌دان، مورخ و نویسنده، در زمان ایوبیان مهاجرت کرد. «کتاب المُقرب فی حواء المغرب» او که به شکل بخش بخش تصحیح و چاپ شد، یکی از اصلی‌ترین و روشن‌ترین آثار تاریخی این دوره است.^(۴۵)

در غرب «بیدق» تاریخ مختصری از روزهای نخستین حکومت موحدین را نوشت، که بیشتر اطلاعات ما از قرون ششم و هفتم درباره مغرب و اسپانیا براساس آن می‌باشد. کتاب «بیان» اثر «ابن عذاری مراکشی» (اواخر قرن هفتم) اندکی متأخرتر از زمان او را در برمی‌گیرد. به طور کلی نوشته‌های این دوران به شکل زندگی‌نامه نویسی و لغت‌نامه‌ای می‌باشد؛ مانند: نوشته «الملکی» در مغرب، نوشته «ابن الفراز» (متوفای

۴۰۲ق) در اسپانیا و جانشین او «ابی بشکوال»^(۴۶) (متوفای ۵۷۸ق) که در شرق نیز شناخته شده است. در «ذخیره» ابن بسام اطلاعات تاریخی یافت می شود. از همین دوران «عبادیان» تاریخی از گذشته خود به جا گذاشته اند که «ابوزکریا یحیی بن ابی بکر ورجلانی»^(۴۷) آن را نوشته است. در حالی که «ابوالعباس احمد بن سعید دارجینی» مجموعه ای از زندگی نامه عبادیان را به نام کتاب «طبقات المشایخ» تألیف کرده است.

خاتمه

در این مقاله نکات تطبیقی شاخه های مختلف تاریخ نگاری خاور نزدیک، بحث شد. در ادامه تاریخ نویسی اعراب و ایرانیان مقایسه شد که: تاریخ نگاری ایرانی در دوره های متأخر بدون توجه به شیوه های دوره های آغازین و حتی شیوه های دوران عربی، ادامه یافت، و تأثیر موفقیت آمیزی بر دوره های بعد داشت. این شیوه پس از پیشرفت، تکمیل شده به موفقیت رسید. هر چند تاریخ نویسی عرب موارد چندی را از ایرانیان به عاریت گرفته بود اما در بسیاری جهات حتی در حوزه زندگی نامه نویسی، سبک ایرانیان مشابه تاریخ نویسی عرب زبانان شد. از سوی دیگر تمایل تاریخ نگاری ایرانی به سبک متکلف و گاه اندکی خیال پردازانه و کمتر سال شمارانه، با اشاره به ترتیب حکومت ها متمایز می باشد.

برای عمق دادن به بررسی، خلاصه مطالب این مقاله با تاریخ نگاری تمدن های همجوار به ویژه بیزانس مقایسه گردید: میان این دو، مکتوبات شرقی قرار دارند که برخی از آن ها در حاکمیت مسلمانان و برخی دیگر، همانند آثار آرامنه یا گرجی ها، خارج از دنیای مسلمانان نوشته شده بود. علاوه بر این علایق مذهبی در تحریک تاریخ نویسی معاصر مغرب مسیحی مؤثر بود. تاریخ نویسی اعراب به سبب گسترده بودن محدوده جغرافیایی، هم در حجم و هم در تنوع نوشته ها برتری داشت. شیوه های خاص مانند فرهنگ های زندگی نامه نویسی تنها مختص مسلمانان بود که

تاریخ‌نویسی را در همه مراحل با ترجمه چند اثر عقیدتی به زبان خود ادامه دادند. امکان مقایسه تاریخ‌ها از منظر عقاید در این نوشته وجود ندارد و در این مقاله صرفاً به بحث در مورد روش بیان مطالب و روش‌های کسب اطلاعات پرداخته شده است. تاریخ‌نگاری بیزانس، وارث تاریخ کهن بود اما برخلاف تاریخ‌نویسی اعراب مراحل سنتی نخستین را نگذرانید، و مقایسه این دو حوزه، تنها در آثار قرون کلاسیک و بعد از کلاسیک میسر می‌باشد.

دورانی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت با ظهور حکومت ممالیک و امپراطوری مغول پایان یافت. از دوران ممالیک آثار تاریخی زیادی باقی مانده است که ویژگی‌های تازه‌ای دارد، اما به طور کلی همان سنت تاریخ‌نویسی دوران پیش به ویژه ایوبیان را ادامه می‌دهند.

پی‌نوشت‌ها:

1. sezgin.

۲. ر.ک.م. کوک: جزم اندیشی مسلمانان نخستین (کمبریج، ۱۹۸۱).

۳. این نظریه را ولهاوزن در «مقدمه» خود ارائه داده است (۱۸۹۹).

۴. ارجاعات متعددی در G A S، به ویژه ص ۳۰ به بعد، وجود دارد.

۵. ر.ک: رساله‌های مدائینی در G A S, 1, 314 و ابومخنف در G A S, 1, 308.

۶. ر.ک: بروشوویک، ابن عبدالحکم و فتوح افریقا در:

Annales de Inst, tut des Eiudes, orientales (VI, 1942).

7. G A S, 1, 280-283.

۸. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، اسرائیلیات.

۹. همان، قصص.

۱۰. مهدی ادعای امامت و تشیع عباسی را از طریق کیسانیه رد و آن را به امامت عباس بن عبدالمطلب، به دلیل نزدیکی تر و اولی تر بودن عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله، ادعا و اثبات می‌کرد (ر.ک: اخبار الدولة العباسیه، به کوشش عبدالعزیز الدوری (بیروت، ۱۹۷۷، ص ۱۶۵) (مترجم).

۱۱. ر.ک: دایرة المعارف اسلام، ویرایش نخستین، طبری و تاریخ طبری، بازگشت خلافت به بغداد، ترجمه ف. روزنتال در: GAL, 1, 148 (1986).

12. G A S, 1, 324.

13. D. Sourdel, "auestions de ceremonial ' Abbaside ", Revuedes Etudes, Islamiques, 1960.

۱۴. ر.ک: پدرس، کتاب عرب (پرینگتون، ۱۹۸۴)، فصل سوم.

15. G A S, 1, 357 & G A L, 1, 153'

16. Thierry Bianquis.

۱۷. مانند ابن شنبه که نویسنده تاریخ بصره نیز بود (الفرقانی و دیگران، G A S, 1, 345-6).

۱۸. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، الهمدانی.

19. G A S, 1, 346.

20. see: E-Levi, provencal, Histoire del Espagne musulnane, Leiden and pavis (1950) p 310.

۲۱. خاطرات عبدالله زبیری در: اندلس ۱۹۳۵-۳، ۱۹۳۶-۴ و ۱۹۴۱-۶.

۲۲. G A S, 1, 362؛ پلت، رشد و توسعه تاریخ نگاری مسلمانان اسپانیا در لوئیس و هولت، مورخان خاورمیانه،

۲۳. در مورد زیاده‌الله و پسر سحنون ر.ک: طالبی، امارت اغلبیان، ص ۹۰۱.

24. G A S ,1,356.

۲۵. ویرایش م. کعبی، تونس، ۱۹۶۸.

۲۶. ادريس، بربرهای شرق، ص ۱۵-۱۷.

27. Massignin , La passion d' al-Halladj (paris , 1978).

۲۸. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲۹. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ابن الجوزی.

۳۰. لوئیس وهولت، مورخان قرون وسطی، ص ۶۹-۷۱ و. مادلونک، هویت دویمنی، Mss روزنامه مطالعات شرق نزدیک، شماره ۳۲، ۱۹۷۳، ص ۱۷۹.

31. Gahen , la syria du Nord , 44 and n.3.

32. Ibid, 41-42.

۳۳. احتمالاً در مورد بوستان درست باشد.

34. Gahen , La Syria du Nord , 42- 43.

۳۵. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، عماد الدین.

36. Gahen , Lasyria du Nord, 52.

37. Guard , " un grand martre des assissins autemps de saladin , Journal Asiatique , April-may-June , 1877 , p 324-489.

۳۸. ر.ک: دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ابن ابی طی.

۳۹. ریچاردز، ابن اثیر و بخش‌های متأخر کامل در: د.و. مورگان، نوشته‌های تاریخی میانی در دنیاهاى اسلام و مسیحیت، (لندن، ۱۹۸۲).

40. Re cueit des historiens des croisades : historians orienteux III (paris , 1884) p.571-732.

41. H . Masse , Annales , d Egypte , Gairo , 1927.

۴۲. تشخیص هویت یوسف بن ربیع در Arabica، شماره ۲۱، سال ۱۹۷۳م انجام شده است.

۴۳. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، اولاد الشیخ.

۴۴. چاپ مصطفی جواد، بغداد، ۱۳۵۳ ق / ۱۹۳۴م.

45. E . Levi , Provençal (ed) , Documents inédits d'histoire almobade, parise, 1928 G A L , 1,414.

۴۶. دایرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، ابن بسام و ابوالحسن علی بن بسام الشنظری.

۴۷. مسکری، کتاب السیره (الجزیره و پاریس، ۱۸۷۸م).